

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره ثبت کتاب	۸۸ - ۸۸
تاریخ ثبت	۱۳۸۱
اسم کتاب	ترجمه تصدیق نزه
مؤلف	موضوع تألیف
۱۲۰	۹۰

کتابخانه
۱۳۸۱

منه الاشجار اقلان و بدست سنجیدگی غایت الهی و الدین و الدین
طمان محسن و بهادر خلد الله تعالی للإسلام و المسلمین بسلام و سلطه
و علی فاطمة العالمیر کثر عدله و وارث احسانه مثال تحکم الامثال
سجود بفضول عواطف و مرام کون و رور یافت که فیض خود
از کج خول احرام کعبه جلالت سست منوج درگاه اسلام پناه کرده
فقیه السبع الطافه الله و رسوله و لاویله الامر منا و من قاصد
بسی نواید این قصیده حمید از علو جلالت و سمو ثلث حضرت مدح
علیه و علی که شریف التکلیف و کرام الخیات از ان قبیل که
ترت نظری عاقله بشری طی طوی یحیی آن بعلین مقدمتین پیشین
کرد و قطع جان وادی جسر سابقان بیدان الدین جاده و اقیانوس
سلف که بجزارت موبست مغرای اینها و حقه من عذرا و علقه
من لذت علما استغاده و باید کیس را بستره انبیا آن نمود که پیش از
شروع در عقده از شاخ گشفت و وجدان آن طایفه عظیم انان
جز معتبر زود ایشان با انچه از سوانح و وف روی نماید از شیخ
بیاران نشان و ابقان آن اصول سمت افصاح و ابصار باید و از استغناء
بازار به ایت آثار نیز کتاب و سنت بر تو بهد و فقه و کتب
تشریح

کتابخانه
۱۳۸۱

فیلمو تیک تاسیس ۱۳۰۲

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		شماره ثبت ۱۳۰۲	
تجدیدیه بزرگ		شماره دفتر ۹۰۹۷	
اسم کتاب	موضوع	تاریخ	موضوع
تجدیدیه بزرگ	تجدیدیه بزرگ	۱۳۰۲	۹۰۹۷



کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

منه الاشجار اقلانا، بیده سبعة اینج غیاث الحق والدين والدين
لان محمداً وصادراً خلد الله تعالى للسلام والمسلمين باسم ملكه
وعلى قاطبة العالمين كثر عدله ووارف احبائه مثال تنبيه الانس والجن
سبحون بفضول عواطف ومراحم كونوا كون وروود يافك كفضيلة خلود
از كنج خول حرام كعبه جلال مسته منوجه درگاه اسلام پناه کرده
فقد التمس الطاعة لله ورسوله والاوية الامر مناهج مناصد
ابن واداب قصيدة حميد از علو جلاله وسمو منزلت حضرت ممدوح
عليه وعلى كثر انيف التلووات وكرام الخيرات ازان قبله كنه
نزلت نظري عاقله بشري طلي تحيى آن تعليل مقدمتين متشبهتين
كرده و قطع جان وادي جسد سابقان ميدان اليقين جاهد و ايقان
سئلنا كبريايت موبست مغزاي ايتناه و حجة من عندنا و علقاه
من لدنا علما استفاد في بابه كبرى ايسر من اسب ان نمود كبريايت
شروع در عقده از فناء كشف و وجدان آن طلائع عظيمه الاني
جند معتبر زوايايان با انج از سواخ و فوف روى نايد از شيد
بنيان تفتان و ايقان آن اصول سمت افصاح و ايفاح بايد و از استفاد
با نوار ايت آواز نيز كتاب و سنت بر تو بعد و فوف و ملكي سلطان
قلبي بران ايد كبريايت كران و تدبر در ان متفكر انشراح معهود
افتتاح بخون غلبه و غشور تو اند بود عم نسبت با متفكران خستنايم
شايتم خباييس ان زمان و اضح بران از رياض كرامت جياض ان ابرام

ان ليحيى و قد رده
بان من اسناد
مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		شماره - ۳۰۰	
تجدید نظر در		نام نویسنده	
اسم کتاب	موضوع	تاریخ	موضوع
۱۳۰۲	۹۰۶۷		



کتابخانه
۱۳۸۱

سنة الاحبار اعلیاء ویدیه سینه انجیات الحی و الدین و الدین
 طایفه محمدریاد و خلد الله تعالی للاسلام و المسلمین باسم مملکت
 و علی فاطمة العالمین کثر عدله و وارث احیاء مثال تحت الاشیاء
 سجون بعضون عواطف و مراحم کونیا کون و رودیافت که فیه کثرت
 انجی خول احرام کعبه جلال سته متوجه درگاه اسلام پناه کرده
 فقلت السبع الطاغیة لله رسول و لا ولی الا امرنا و هو مقاصد
 بسی فواید این مقصد حمید از علو جلالت و سمو ثمرت حضرت محمد
 علیه و علی آله شریف الصلوات و کرام الخیات از ان قبیل که
 تحت نظری عاقله بشری طی طوی تحقیق آن تعلیل مقدماتی متشکیب
 کرده و قطع جان وادی جسم سابقان بیدان الدین جاده و اقیانوس
 سلفی که بجزارت موهبت مغرای آینه و حقه من عده و عده
 من لدن اعلیاء استفاده فی باب کسب امیسه از ان نموده که پیش از
 شروع در مقصد از شاخ کشف و وجدان آن طایفه عظیم الشان است
 جزمه ستر زده ایشان با انچه از سوانح و وفات روی نماید از مشبهات
 بیا نشان و اقیان آن اصول تحت اصباح و ایضاح پابده از استقناه
 با نور ایت آتاکثرین کتاب و سست بر تو مودود و کتب لطیف
 قلبی بران تلمذ که سرانجام کران و تدریس در ان متضمن شرح معهود و
 افشاح صیور نموده و عتور تواند بود عم سبب یا متوجه حال تشنگی
 نایم حقایق این زمان واضح بران از ریاض کرامت جاض این برعم

این نسخه در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۰۲
 شماره قفسه ۹۰۶۷

و بر ظاهر که اگر یک معنی بعد از ظاهر شود کثرت محلی قاجر خواهد بود و
 وحدت ذاتی او را از ملاحظه اس و جهات آنست مصون از نظر قی شده
 و شکوک و تخلف مطابق تمام میان آیت اقامتی و انیسری یکسان را اینست که
 که کلمات در اعیان را بیشتر از حصول عینی البته دو گونه نیست معنوی و
 مثالی خواهد بود و ایراد محقق از بی مباض کتاب وسعت مشتاق میشود
 لاجرم از مقررات مسلمات نزد ارباب مکاشف و نزد قضا که حکما نیز که
 از اول علو شان از مکتوبات ارسا انبیا علی نبیا و علیه الصلو و السلام مقتضی بود
 و احد اعلم **فصل** سابع غیبی مذکور را و قدر خطره و خطا و صواب و
 معنوی در مکتوب ان محصور اگر چه قاجر باشد در وحدت ذاتی طلش که
 استند او باید بحسب خصوصیت محل تواند بود و از جامعیت قلب در بین
 اصبغین بر بعضی از جمیع حکم طریق باطن و ظاهر چه با کتب و از سوا تمثیلی
 صوری از حروف و الفاظ مخفی طاری گردد آن ساج را و بین آن حصول
 مادی صوری باری که خوشی بدنی ظنوری بآن تمام شود متصور نیست
 و از جامعیت این موطی است که حکام توجیه فام و الی دار الحکافه
 بسوی او الهوری که به انجینه خود در وسع قدره فعال یارید تبارک
 و تعالی بخند از قدرت مستند ظهوریست یا بد و این حال که از غواض الهی
 عیب الاله است از کثرت و وقوع و شیع که دارد غیب غیبی نماید
 مردم را از صدق القوی استماع رفته که در مجلس صبری مشهور بود
 تغییر رویا حاضر بود که شخصی در آمد و صورتی حوالی عرض کرد و خبر رسید

مؤمنان در
 قیامت
 در اول
 و آخر
 و در میان
 و در آخر

حیثی حال حاضران را با خدا و اعوان خود که بنا بر است و در ذکر است
 بحسب تقیید و شش کثرت صدق آن سخن و کم شهادت و پوشید نام که
 پوشانیدن نتایج کردار و کثیر را صورتی که محسوس کرد و از افعال الهی
 سبحانه جانی میبارد متشوق هر دیت از حضرت خاتم صلی الله علیه
 و علی آله و سلم از انجمله باین عبارت که لیست ابراهیم لیله ابری بی
 فعال یا خدا انرا انک منی السلام و آخر من ان انجیه طبیعت الترتیبه عند الملائک
 و انما فیما ان غراسها سبحانه و لا اله الا الله و الله اعلم
 الرمدی و اشرف خصایص اجل منافع موطی میوت عند انک انتن
 جوار شمره در کجینه رحمت ناشی آتی که انان بسیار آن جوار
 از بیات آیات منصب ختم است حکام و وقوع مغربی فاعه و لا
 علی قلبک انظام در سلک مصدوقه و لند آینه که سجاس الهی است
 و القدر ان الخیم درین موطی یافت و ان سخن از بد نیز ضعیفی در حور
 و الله التوفیق **فصل** سابع ظاهر شده که کبریا که بر حسب فرموده نقلت
 اهلن لا عرف از مدهات صرف و شش برورد کار است جل و علا
 سر هر یک کلی دار و تحسین انک در موقت آنچه صلوح قبول بر تو
 باشد از آن علم محیط بجمع اشیا از لا و ابد ابراهیم انک بر تبه رسد و ظهور
 که بعد از یک چستی و شاع سوری در تزان یافت و شش جامع این
 مرتبه عالمست و ما هوا که کجینست در ان صورت آثر و شش کلی
 علم و ارادت تقدیمت حوادث که از غیب شهادت انک و موطی

کلی شیئ بشید و دوم مرتبه آنک بعد از تحقق در مرتبه اولی آگاه شود
 و از خود و غیر با خبر گردد و شکل آن مرتبه اولی است و اولاد
 چه سوره در عالم حصول ابدی و نور کثرت انحصور یا از قبیل صورت
 نواز بود که یکی از مشاعر خمس ظاهر محسوس گردد یا از قبیل معانی که یکی
 آنرا بقل جویات را بوم در زنان یافت و فنون خواص و آثار کونا
 که از مشعر چون وام کی فیکون در ضمن مصنوعات و لوق در علم بوقون
 انداج دارد حاصل سیر ترویش و قتی منخ موصود اصل کرده که
 از مشتری از مشاعر سبده مومی الیه که مناسب آن بود پرتو مشور
 و الی دارا خلافت پیکر موقر بن آدم که مکتب خطاب طاعت العالم
 لاجلک و خلعتک لاجلی بران نابد کشتل جبهه المثلت سیبایل
 فی کل سکنه نایه جبهه و الله یضع لمن یشاء و سیرم بنده که انقضی
 پیدایی و هویدایی بدان ترتیب باید آگاه بایزدن و با خبر گردانیدن
 دیگر است که چون محمولات مذکور در اراضی و مزارع استنداد
 و قالیات با انواع متفاوت افتاد از خصوصیت هر محل حریته
 ران فرود و مصدوقه استخرج شطاه قازره فاستلط فاستوی علی
 سوره مشفق مغزانی بحجج الزراع که دو دهنه درین تیره موطن کوبیا
 از آنجمله محسوس میگردد نوزی که ظاهر و باطن و سیر و علایین جمیع اشیا
 چنانکه باید بناید و از مجمل و مفصل و مضع و احوال باطن و شش و کایینی
 و به صورت شمار می جو و صفت که از کرامت الرحمن علم الله آن خلق عالم

علوین

مغزانی بحجج
 الزراع که دو دهنه
 درین تیره موطن
 کوبیا

باید این طراز انعام خلقت اکرام این نوع گرای گشته و احدی علی خرابی غایب
 و نه در القابل **ب** سخن از آسمانی سرود آمد سخن از کسب و کفایت
 که در کوی رازی آن نوز و آند کجای آری شاطو در آسمانی خلقت
 بر قش مستوفی بنامی و سید اظهور آن بر سبیل تفصیل بعد از نزول از سما و
 موطن مذکور در قیام سابق است و بلوغ عتق نزه لائش بعد تمام در مرتبه
 عشری مشوری که بسبب المثنی معشده از حقایق افض السند و اشرف لغا
 و محل تولدش من لدن حکیم علم قلب کریم حضرت خاتم علیه و عیة اکثر ائمه
 الصلوات و کرامت النجات **ج** مرتبه آلت اشعاری کیان
 منایت بیداری بران عیة هویدایی یافت نوحه جامع کافی ثانی آنرا
 بجد است مهرب از که حیثیت کل اتمام احوال و احکام از آغاز تا انجام
 جبر حرب مغزای و نعمت کلذیه ربک عهده و عدلا ان حیثیت صدق اشنا
 دارد اصول و تفاریع مصادف و حقایق الی و یکانی که افزای حقیقت
 عدل و کلیات و جزئیات امور مترتبه بر عدالت از جهت کلمات و اعراض
 از ان از ابتدا آر جمع که دور منته بد او الیه میود بحیث استقام باید و حیل
 آنک از بد لا ایجا و نا آید و بهر جا از مکن عیب موطن ظهوری رسید با چرا
 رسید و آنچه در موطن مشوری و بیغ بدر کی از مدارک آنرا و یقه یا چرا
 و در اجمیع حالات کلی و جزئی هر یک از صور اشعاری که از کرامت و شرف
 علیه القاب تیما نکل جبهه و بدی و رحمة و بشارت و یمنی ازلی شده
 بر قایل صادق فعلت علم الاولین و الاخرین صلوات الرحمن علیه و علی آله

ل

ابراهیم استنطاقی توان نموده این اصل مقدر نزد اهل کشف و تحقیق
 که از مواضع کتاب و سنت مستفاد می شود در حلقه مطهره جامع و بی
 بیست شده با این اصل تحقیق که آن در دو مسرعه و هر یک عظیمه را و راجع
 ستاد که اوضاع جیبی و مواضع اصطلاحی که از جزییات متوجه
 خلعت معجزه می باشد در آن متوجه لالات است در بعضی از این معجزات
 اوضاع یکدیگر و جمعی از آن که تصور اعتبار کرده و در بعضی که عمدت
 در تحقیق و حصول جان عموم و متوجه که گواهی شدن معجزه احوال
 ایشانست در محلی احصایست بیایی با وضعی که بر طرف اهل نظر از علاقه
 اجناس موجودات محسوسه در بعضی ترکیب از صورتی کلایی و کتی که
 محلی تا پیش این بعد از زوال از سماء قدس مشاعره که آن فی است که
 بیست است و آن ترکیب سلسله انظام یافته مثل و جلیم السع والابصار
 والافئیه قبله لایست که در آن و لذت از آن بهر کینه امر الحق و لایست که
 خلوت لایست که بهر علم اعین لا یصورن بها و لم آذ ان لا یسمون بها و لایست
 که انعام بل هم اضل و از کمال ایست و شناخت این اسلوب از لالات
 در آن و تبصره و تفریح غافلان و ذایمان از ان با آن اطلاع بران
 و اشتغال با آن تصویر نیست بر دانش زبانی خاص از اله است
 رسول مخصوص مغربی و ما از سنانک الا کافه لایست که فاطمه معتمد
 با احتمال کلمات انسانی تا انقضای جهان فانی استقامت نمایند

باورد

الوجه

باورد و است آثار آن و هر یک بقدر قابلیت و استعداد خویش از ظاهر و باطن
 سرایت متوجه خفایق و معارف استنباط کنند و بیشتر بر صوف و فانی و
 لطایف از کلیات و جزییات صوری و موسیقی فایز شوند هر که بخواهد تا اینجا
 و آن رسد که دیگر امر استخراج نتوان کرد و در فی حقه لایست که اله و لایست که
 بکره الاله و لایست که بجا بیاورد و بر ارباب تحقیق و شیع فایز که استقامت لالات
 وضعی جلی از سماء ظاهر و باطنی بطول نماید و بعضی بعد از بطول حد
 و مطلع که صحاح احادیث بایات جمله هایت اظفار است غنی رسد و تحقیق
 قطعات بزرگ و متون صورتان از وحدانی تا حسی و حکمت در وقوع
 هر یک در محلی که بی شبهه جلالت حق می کشد و اسرار او را از بود و انی نیست فایز
 یعنی که در مورد جان کتابی است از او از افق و اعدا علم **تفسیر** ابراهیم
 حکمت ابراهیم باری عز و علا که در عالم جاریست بر حسب علم بعضی اسباب
 در هر زمان از انواع فضایل و مزایا بعضی علوم و صنایع را در پیش و در و
 لازمست و در آن وقت بنویس و سبب که بخواهد جوید که ان اشرف و ستره می رسد
 و هر که فایز و لطایف مجید و روی نماید و زبان حال بخواند این مثال سبب
 مردم از این عالم برسد تازه تر از تازه تر می رسد اگر از ان فایز شود و توفیق
 از معنی است از بعد از تمییز بهتر در فرموده ای که یکم فی ایام و هم که تحقیق
 علی قایما افضل الصلوات و اکل النجیات و حمد و ان اوقات مساعی متوجه
 دیگر متاهله و عبادت و دین که داشته گذشتگان و خاندان قدس که بران فایز
 جز از غنای و طمانینه و شرف برای انرا یکی سورت غله طلب کنند و الله

از ان مخیر است و تجسید و از آنکه در دست آن دامن بیخ می باشد
 آنکه که از دست اعداء آنی از نایب ایا که از شمل حکم و سستی و
 مدتی نویسد که بعد از آنکه بایست طاعت شده و وحدت عارفی را
 باقی روزه جلدی طاعتی آن وحدت اظهار الضمیر التوحید فی الکیات
 الصغیرة بعد اوج ذاتی خود برقرار باقی است و نظریاتین مطابق
 متصور نیست عدم تمیز و تمیز عقلی که در کلام صوفیه چنینست و در بعضی
 موقی شده و در قیاس **س** یک اندام که غافلان گشتند
 را که از آنک غافلان گشتند و در هر دو احکامی از قرآن و صحاح
 الحادیث اصحاب آن بسیار است و گوی چنانچه علی ک لاذکبار حضرت
 امام سید قولا عن علی علیه السلام که هر یک از شیعیان و اهل بیت علیهم السلام
 بیخود است عارفی مستند می شود که خاصیت قنات حضرت سید را که بخدا
 خدا شکر سجده با شانه و کمال التواضع در حکم بهجت و درستی
 اصول و قواعد و نیات جزم بران ایستاد برینکه یکت برین انوری
 را از هر شایسته واقع فی نفس الامر که تفسیر و تبدل پذیرد و اصلاحی باشد
 بر هر طایفه و موافق بر آن ایستاده و موافق از راه حقیقت آن عزاز و نایب
 برین با این حد و سبب و نام غلط کرده که عدد از امور اعتدال است که از اجز
 در مدارک و شایسته نیست نویسنده حق کلام را موقوف میگرد و در هر راه
 حقیقی که بخاکش در جهان پان و اعلان برادر است در هر یک از آنکه از آن
 جلوه نروده امری خوشی است از آن و از ابدی اعلی از امکان اطلاق غیر

بران و بخود که اندیشه و از اطلاق آتش آنچه در نور غفل و اولام با تمام
 بیخود و تصور و افعال و تمام بران رسد اندیشه و امور است
 که از شان صغری در جرم عزت جلال لم یزل و لا زال مشهور و گوی غیر در جفا
 کبریا که درین در بر آورده و انماست و بهر حال قیاس شود ذاتی و
 و درین حالت و در اصل عبادت از ان امور است در ان برین که یکسانی
 و در آن از ان مریجه ظهور آید چنان که از ان بود که از ان علی بنشر بر خفته و از ان
 استوار کرده و انماست بر امور مستور است مغربی که در ان مافی الاثر
 من شریة اقام و الجسر مریجه من بیده بسبب از ان است کلمات امدان الله
 عزیز حکیم و در جبه مطابق آیات الهی و انفسی و در ان اسرار عالم برین
 شایسته و در جبهی عزاز بود که از ان اقلی حکمت بالغه کلمات انسان طاعت
 یابد و تفصیل که در شمس بر خفته و ستاره آن ذکر آن احوال و در حالت که
 عزازات کجی خدمت شایسته که از نوجو حقی با جبهت ان احوال و در حالت
 بر سبیل انوار طهری یا بد چون بر حدست جبهی روی از مقابل که است در
 رسیده و که از نوج مطابق سابع یعنی در نظیر آن مرتبه حقیقی سبب که در نوج
 می پذیرد و عدد که بکل بلای و دوست و سخن در ان میرود و عبادت از ان است
 مشرک آن و در شایسته تقدار حکما که اندیشه و عقل کوچک سانا اسبابش می شود
 خود آن صغری برین است که در شریعت و حقیقت و فنون و فنون و در شایسته
 عدد و در جبهی تمام است بر و کجی از احوال و ان ابتداء احوال عالیه و در جبهی
 نایب و در سبب حال از امری که خود در مدارک بشری نمی آید و در این است

در این قریب بر یک نزد استوار یافته و چنانچه در کتب و آثار قدسیه
تجربش شده و اهل و اگر تا احواف و اضراسه نامش **تجربیه**
طریق آن محسوس که از سطوح و قیاس طریقی یافت بر زبان حال رسیدگار آید
آفت کوی رنگ عالم و اصل حقیقی جسم که محل استوار است و حقایق است
و در اینست که از شدت ظهور و کفایتی که از عاید حسنه لطافت و دوری از
کدورت و کثافت می نماید و عطر آفرین را آتش در جوار و ارضی می آید تا
طیبت جسم کل از سرایت حکم اصل که در سابق برآید که کثافت می آید و چنانچه
اختلافاتی و جویب اتصال و اشتغال و اینست که اهل نظر و آگاهی
با اشتغال خلایق که از حدیث بر سر استیلا و تفرع را چون صورت آید و از بنوی
مستور شایع است و چنان دانست و اگر نه از اشتغال خلا اشتغال است
باشد و در جویب اتصال که مستغنی است جسم کثافت و سلب حکم اصل چنانچه
است و تفرع را در حقیقت وقوع با و درست نیاید با فاعله متفرع نزد آید
که سبب است در خارج از حد که را باید که البته تفرع چنانچه بود و حال آنکه
مشغول حال او از آنکه در کثافت این طریقی حقیقت بر آید که با فاعله واحد است
و کثافت تفرع را در خلاف این فرق المیزان و خلا و لا ملا و انکس را باید که
چون منشأ است و ابعاد و سوره و در جسم کل اصل آن ابعاد و در این
بود که اهل معلومات باشد و پیش از حد است که آن جهت برآید و بعد از آن
آن ابعاد و تفرع می آید آن مسج بود که خلایق را تا زمان کثافت آن که در آن
خلایق است که جسم او و کثافت و تفرع آن و از توقف بر یک بیرون از جسم کل

در اینست که از شدت ظهور و کفایتی که از عاید حسنه لطافت و دوری از
کدورت و کثافت می نماید و عطر آفرین را آتش در جوار و ارضی می آید تا
طیبت جسم کل از سرایت حکم اصل که در سابق برآید که کثافت می آید و چنانچه
اختلافاتی و جویب اتصال و اشتغال و اینست که اهل نظر و آگاهی
با اشتغال خلایق که از حدیث بر سر استیلا و تفرع را چون صورت آید و از بنوی
مستور شایع است و چنان دانست و اگر نه از اشتغال خلا اشتغال است
باشد و در جویب اتصال که مستغنی است جسم کثافت و سلب حکم اصل چنانچه
است و تفرع را در حقیقت وقوع با و درست نیاید با فاعله متفرع نزد آید
که سبب است در خارج از حد که را باید که البته تفرع چنانچه بود و حال آنکه
مشغول حال او از آنکه در کثافت این طریقی حقیقت بر آید که با فاعله واحد است
و کثافت تفرع را در خلاف این فرق المیزان و خلا و لا ملا و انکس را باید که
چون منشأ است و ابعاد و سوره و در جسم کل اصل آن ابعاد و در این
بود که اهل معلومات باشد و پیش از حد است که آن جهت برآید و بعد از آن
آن ابعاد و تفرع می آید آن مسج بود که خلایق را تا زمان کثافت آن که در آن
خلایق است که جسم او و کثافت و تفرع آن و از توقف بر یک بیرون از جسم کل

در اینست که از شدت ظهور و کفایتی که از عاید حسنه لطافت و دوری از
کدورت و کثافت می نماید و عطر آفرین را آتش در جوار و ارضی می آید تا
طیبت جسم کل از سرایت حکم اصل که در سابق برآید که کثافت می آید و چنانچه
اختلافاتی و جویب اتصال و اشتغال و اینست که اهل نظر و آگاهی
با اشتغال خلایق که از حدیث بر سر استیلا و تفرع را چون صورت آید و از بنوی
مستور شایع است و چنان دانست و اگر نه از اشتغال خلا اشتغال است
باشد و در جویب اتصال که مستغنی است جسم کثافت و سلب حکم اصل چنانچه
است و تفرع را در حقیقت وقوع با و درست نیاید با فاعله متفرع نزد آید
که سبب است در خارج از حد که را باید که البته تفرع چنانچه بود و حال آنکه
مشغول حال او از آنکه در کثافت این طریقی حقیقت بر آید که با فاعله واحد است
و کثافت تفرع را در خلاف این فرق المیزان و خلا و لا ملا و انکس را باید که
چون منشأ است و ابعاد و سوره و در جسم کل اصل آن ابعاد و در این
بود که اهل معلومات باشد و پیش از حد است که آن جهت برآید و بعد از آن
آن ابعاد و تفرع می آید آن مسج بود که خلایق را تا زمان کثافت آن که در آن
خلایق است که جسم او و کثافت و تفرع آن و از توقف بر یک بیرون از جسم کل

باین حال در ده باشد در بخان قماره از تصرفات او نام در این معنی شده
باینست جو سرزد که حاصلی علیه آن بر رخ مذکور است و اولی الامر
مجدی از ظهور کرده و وضع توان گفت او را بر طرف اهل نظر و العلم علیه که بجا
و چون غنا گشت شویست عاقلست و صلوات بر او و منقباتش
چون وحدت و احاطه و اثر آراء و منایات آنها این را تحت امری که
بر حرکت ندارد و ترتیب یافته اینها را علویات نامیده اند و اینها
تا اثرات بگردشی شامل هر چه استحقاق حیثیت عاقلیت نامیده شده
و چون غالب بر حیثیت صلوات بر کمال است اما شایسته است که هر چند
ظهور یا پسر که کرده و در بنای آن حضرت از اولی الامر از عواید
او را تشبیه نیست تا پیش از آنکه بر آن بگذرد که هیچ غنی نباشد و در یکی از شایع
حق مایه بتونس از بی او کرده و خواه شد که در کربه آن الله هو الازلی
ذو القوه المیشائی و تمام ذائق و ال برافضه خیرات صوری و مسیری
واقع شده و طفل آن قوه در سوطن ظهور آید اسم بزرگوار و اعظم حضرت
برایست آن صحنی که اصل هر جری و مساطت و صفه خلوقی از نویدای شود
از دست و صلوح ظهورش مندرج همه و از لایتنای حیثیات اندر این
دو در یکان سر عدم احاطه آب که صورت علم حادث است تمام آنرا
در این دنیا این که موجب غفلت و کثافت اند که اصل تکریمای عالم افتاده
حقایق و پنهانی که ان پنهان در دست کائنات بجا آمده و الله الذی خلق
السموات و الارض و جعل الطلقات و التور و از ان میزد و محض این خواهد

مستقیم که در کربه که در کربه الرحمن علی الرحمن است و عواید بر سرست
انما جسام که در کربه است و منقبات نام مخلوقات بخور الله جبار که است عینیت
آن بکریم که فی السموات و الارض و ما بینهما و تحت الثری جمع در احوال
و تبسلی و نایه لطفت و غزلی شده ترشش که در احوال کربه اولی عدم اشکاش
و در تشبیه تشبیه کرده و فی السموات و فی الارض مشهور نباشد و در قافله
تجلی تبسلی جامع بود آن احوال او یا پنهان سر بساط طین التور و الله
و تایش آید و صحن و ثری نموده شد که سایه قوت از لی است و تیش
نقطه جوی که در کربه فاعل میان عیب و شهادت او است که در جریست
و صحن جریست و بعد از آنکه در کربه و منقبات و کربه سال الییس از بی
پنهان تبسلی و در نوک نظر او که بران نایه و الحمد لله سبحان و عواید
ترتیب بین علویات از حیثیات بر و کث و وسیع و در یکی که در
پذیرفت از لطایف مندرج در سرای اولی الذی که در ان السموات
و الارض که در تشبیهات است و می شود در ان مقام در می مقام
استکشاف احوال احکام خلوقی خیریت است و اول امری که ان احوال
و در تشبیهات یا منقبات و در کربه کل ان از ان حیثیت که یک سبب
بریه است است جابجاء نموده شد اینها و منقبات است اما حیثیات که
و انچه در کربه بعضی معضرات که در ان کربه است است باقیات
ستفیش فلک الالک و ملک البروج و نفسی است و ان و منقبات
اشکام فلک است و فی سوره عاقر باد بر سر منقبات و اسم از ان احوال

و در حق بیان آن بر سبیل تفسیر و محالی ادرج از این جهت و ادو کلمات
 اولی تا آخری در زمان یافت که اصول ارکان عالم را اجزاء و خصوصیات و
 قطب تمام السهم و معنی نظام احد که با حضرت الهیست در فاخته سوره اعلا
 جزو اختصاص متناهی است اشیای اقله و بر وجهی جزوی بر وجهی تفسیر متناهی و
 بخاطر و توضیح باید اندیش که در واقع از کرات تکلیف باطلی است
 سوره است بحال باطلت و رات از جهات کثرت و کثرت و کثرت
 جیش مخالفت جیش آن یک در جنت و کثرت و کثرت که در مده و احاطت
 نیست باستدایات اربع خاک صورت تفسیری اسم شریعت کثرت
 بر حق و حق است که استغنیان و در اندام با الاخرات و الاصلان و انکار کلی
 اشیای مرکب از ارکان و اسم سیزده که از احوال و حقایق کمال جامعیت
 و احاطت است و احاطت از ان باصطلاح حساب اگر تدریس برود و از
 اولی و ثانی و بر وجهی بر چهار و سه و کلمات اربع و موالات
 این سه محلی تا بر شانه و متعده و متعده که کون پرور از حسیه و ضبط و شکر
 سبیل استوار و متعده جامعیت و جود و عنایت که سیزده را بر وجهی
 احوالی و متعده و طبعی اسم اعتبار نماید و یک باشد حاصل کمال و محکم
 مایون و کمال جسته **است** محکم کمال تا ابد هر چه هست
 آرایش نام او **شش** مست **صلی** الله و بارک و ترقی علیه و علی آل
 و سلم **صلی** الله و بارک و ترقی علیه و علی آل و سلم
 وقت اشیای اقله و متعده و کلام که اهل کثرت و کثرت و کثرت

و در حق بیان آن بر سبیل تفسیر و محالی ادرج از این جهت و ادو کلمات
 اولی تا آخری در زمان یافت که اصول ارکان عالم را اجزاء و خصوصیات و
 قطب تمام السهم و معنی نظام احد که با حضرت الهیست در فاخته سوره اعلا
 جزو اختصاص متناهی است اشیای اقله و بر وجهی جزوی بر وجهی تفسیر متناهی و
 بخاطر و توضیح باید اندیش که در واقع از کرات تکلیف باطلی است
 سوره است بحال باطلت و رات از جهات کثرت و کثرت و کثرت
 جیش مخالفت جیش آن یک در جنت و کثرت و کثرت که در مده و احاطت
 نیست باستدایات اربع خاک صورت تفسیری اسم شریعت کثرت
 بر حق و حق است که استغنیان و در اندام با الاخرات و الاصلان و انکار کلی
 اشیای مرکب از ارکان و اسم سیزده که از احوال و حقایق کمال جامعیت
 و احاطت است و احاطت از ان باصطلاح حساب اگر تدریس برود و از
 اولی و ثانی و بر وجهی بر چهار و سه و کلمات اربع و موالات
 این سه محلی تا بر شانه و متعده و متعده که کون پرور از حسیه و ضبط و شکر
 سبیل استوار و متعده جامعیت و جود و عنایت که سیزده را بر وجهی
 احوالی و متعده و طبعی اسم اعتبار نماید و یک باشد حاصل کمال و محکم
 مایون و کمال جسته **است** محکم کمال تا ابد هر چه هست
 آرایش نام او **شش** مست **صلی** الله و بارک و ترقی علیه و علی آل
 و سلم **صلی** الله و بارک و ترقی علیه و علی آل و سلم
 وقت اشیای اقله و متعده و کلام که اهل کثرت و کثرت و کثرت

منه صفت ولایت خاتمی اظهار خلعت سادات سروری که در او ایستاده
و تمیز الکیل **میر** بکلی انفس فینه به ند جلی استوار است که کاف
است و لم یکن حدیثی پس از آن که در مقام برادر استوار است که اهل
دوره و معادق آید و آن حدود را حکم فرست سلطه بر مضاف می باشد
جله جمع انداد و احوال متبادر که از حضرت اولی حضرت از حضرت الهی
کامر غیر از به با غایت قرب و زاری بر اندام اعدا افتاده اند و در
شهرت طریقه مختصات و منافات حده و حدت بر وجهی از وجهی و با این
منزای مثل سایر که انفسی الا انفس لازم کما بر حق است که در
تربیت باید از اشتراق بر وجه حدت جیتی به محسوب کرده که در سلسله
حد و حاست که با او بود و بر رویه که بر دانه اول و اول محسوب
آدم و از لحاظ خدایان خدایان نیست و ذکر خاص ایشان چون جمع
نوعیت و اولیت بر حق حساب و خدایان شایسته و شایسته
حسابی تر نسبت بر نسبت علیا غایت است و روشن کرده و از اطلاق
در مصطلحات فایز آن سادات اکابر از خصوصیت ولایت خاص خدای
اعزاز با فایده که اخیت احمدی است و الا استمع الصیقل الاول فلا لاسا الحسنی
کلامه هو الاسم الاظم و متعده نیست فزاید از عقیده مقصود التیسر مطابق
ای مصطلح و دیگر کلام آن ذمه عالی مناسبت چنانچه در حد رفته که
و چون مساق حق همان انجاسید و در اثنای آن بعضی امور ضروری
بر حق عالم را بر مینویسند و فی الجمله اجمالی رفت مخصوصیت مشرب

از حق سبقت نمی و ابتدا از ایشان از دیگر کل شروع خواهد رفت و در
ایات سرور الیک است و چون از آیات کمال الحافظ اظم و صدق نیست
جمله اسعید مسکون الم فیه نفقه و کسره و از اشهر قبل این حدیث
و در توجیه خاطر هم بخاطر قرائت آن در عرب و عجم را شروع بسیار
ناید و ساخته اند و از جهای ضعیف بلع برادر اخذ و در محیثات و تزیینات
متکلی بنویسند و اولیات غایب بعد بند اول است و هیچ از اولیات
سعی جلیل کثیر و قلیل امری که گفته و با تحقق این حال برین مجال از مشهور
تجلیات ابراهیم از آنجه قبلی معنی است را از آن که بر نباشد از دور
ایله زینتند با جرم و همه فقد است عدم و مسج اذیت و مطح الکریم
امری که به سکو ترا و معنی سلسله از فزاید که از الهی عاید شده و طبیعت آن بر
فراخ و فزاید اهل کشف و تحقیق بنا برین از وجوه و محله احوالی دیگر و جیتی
بیان حق سخن گفتن خواهد رفت و در ترجمه منزهات آنجا حدیثی در کتاب
منتهی اسل و شش من صیغ مشرب منکران است منزه منقول کرده و در فزیده اجمالی
متراد و معنی که در متن فزاید و کسب سبب اسلوب الکلام از برای اعلام احوال
و احکام با فایده و صورت و غایت نسبت با مقتضای امر و مراد الا عاید و را
و در تمام بر حسب الکلام و کلام فایده مجده کسب یا و در مقتضات و
یا انقضاءات خطابی یا محیثات مشرب که در اینجا از نکته خالی نیست
مگر که جرح بیان کرده است اشکال برین حکم که اول عقیده و خطی نیست و
بر و مشرب است منتهی مثال اشکال دارد بر چند که براعت استمال سر که کجی

آتشیدن صفت خالص و تقسیم علی التمثال بر میزان سید محسن و غیره
 معنی صحت بر مبنای استقامت و در آن سبب است که در بعضی موارد
 و بشت شکوه و بانی صورت است که در بعضی موارد صحت گوئی را بیک
 قوت قبول آن نیست و باید درستی که محبت و ادق و در بعضی
 جنبه صحت است که این درست و مستغرق در آن و عده از التمثال است
 مثال کان بر کفایت کند قبول من گوشت استیلاخ اندام من قبول
 و این حکم عام را از حال خود شای خود و بطریقی بسته که برین سابقه است
 منع شده است و کلام بر نظام و اشعار و عایت متشابه اصل و عام اینجا که
الحق انما یستحق الثبوت علی ما یستحق الثبوت علی ما یستحق الثبوت
المعروفات الاشارة کسب این معنی تمت کردن در هر کوفه از درگاه
 از و در هر تنه منع یا در است و این معنی است که شک و شکاف و او آمده
 احتمال که ماضی است از کمال صحت و اطمینان است و الشیبه
 میوه شدن برای دوم **الکتاب** چون متنی این فرموده سر کلام است
 است و در جبهه سابق مسئول واقع شده و اضافت منع الشیبه یا
 و فی این روش که حدیث متخالف مسئول متکثر با ثبوت و استیلاخ
 بعد حال واقع شده از مسئول و بنویس منع بترتیب سابق است و آن
 می بیند ای صحت کانت **حاصل** آنکه مزید بقیه حدیثی را که
 در سبیل صحت و نه است میگوید درستی که تمت کردن نامی را که
 در صحت و رسیدن برای و کار بنده نام آنچه زمان حال در صحت است

و صحت و صحت گوئی در بعضی موارد است که این است از تمسک به بعضی از آنها
 صحت خوانند که در بعضی موارد است که این است از تمسک به بعضی از آنها
فان الکافی انما یستحق الثبوت علی ما یستحق الثبوت علی ما یستحق الثبوت
المعروفات الاشارة کسب این معنی تمت کردن در هر کوفه از درگاه
 بسیار و مانند سوره بر وجه مخرج لایحالی که در بعضی موارد است و الاشارة
 بر کفایت الایة در هر کوفه و انکاف ایند خالی از عیب الاشارة بر کفایت
 کافیه التشییر اینجا در سوره و بعدی الی معنوی و غیره یعنی متذکر است
 بیج و مبدع لایحالی تمت بر شدن از چهارم **الکتاب** معنوی است
 اقی انتم استیثبات است یعنی صحت و اقامه صحت با الزامات
 صحت مسئول و ماعطش و این معنی که از لایحالی تمت بر شدن از چهارم
 متعلق با الصفت و بنویس که بنویس با الصفت است که کتب بالقلم و
 و بعضی معنی است و بعضی معنی است واقع شده و بعضی است بر و تیره اخلاص
 علی می **مسرح** آنکه در بعضی موارد است که این است از تمسک به بعضی از آنها
 بنویس بر رفته بر هر کسند برای و قوی صحت شدن قوتی برای کرده
 اکافی میوه صحت و قوت است و بنویس بر رفته بر رفته بر رفته بر رفته
 چون جواز امالی و در کرام و حیاف از عیب او صحت تخصصی است
 مزید بقیه حدیثی را که مزید بقیه حدیثی را که مزید بقیه حدیثی را که
الحق انما یستحق الثبوت علی ما یستحق الثبوت علی ما یستحق الثبوت
المعروفات الاشارة کسب این معنی تمت کردن در هر کوفه از درگاه

در ذکر و انت بر وقوع و در سبیل حق و استوار افکار الهی و
حاصل الخیر بخیر و خیر میگوید که کسکفل و یاب و یاب
 آوردن قسمی خود را که کش از کرای و سبیل می بیند چنانکه با ذکر
 شود بسیار بر کش افغان برادر از سوار بکام و چون خداست
 و امانت که در پیشگاه با کلام از ان فاسد نیست با هیچ قوم
 طریقت و خیریت در خط افتاده نیست بر طایفه بر آن آه و بیاد و تها که
لما توم بالمناجی کسر شوقی **ان نظام یقوی بشوق الیه**
المزاجات از توم حسن از اول الحبت و البصیان تا زمانی که در
 اکسیر کسکس بر و از دوم الشوق آورده که در از جام طعام خود
 و اگر نیکو فی مزاجات از این و لا یجوز یست طعام البکس ای الطمان
 الطعام الشوقی یسودند که از این و الشوقی البکس یجوز و یسودند
 بر خوردن از جام و کسر و وقت **منه المیزان** تا مقصود است بخیر
 اگر اذاکات الشوق الی الله المیزان نظام و خطاب عام و کسر
 شوق و صدر مصروف اول منقول و ثانی بنیاد علی راجع با تار و تار
 سیاق و مصراع دوم مکرر و میراث اول و لهذا منقول افتاده **حاصل الخیر**
 اگر کس بخیر و خیریت کسکس از روی او و از این و از این و از این
 جهانی بقصود اگر چون کسکس بر آوردی چنانکه در استثنای زبان
 می و کسکس فرو نیند به نفس متا و یا قیاد و سادس شیطانی از در
 و اقرض براد بالقرنی شود بطیفا و وفا و بدستی که خوردن طعام قوی بر دنیا

برینست و از روی کسکس بر خوردن ابراکولات و
 شوقیات و این که هر چه میقت بر آن کسکس مبتنی لایق می باشد که
و انفس کالمطهر ان تمیله فلیکلی **خدا از شاع و من فلفلمه بنظیر**
المزاجات برادینس ایچا است که کسکس قیصر از ان می کند و برای که
 او را مثل که وقت ما دام که از شیرینی نیاید بیاسته قال از این الطمان
 ما دام ما عا و اطمانی سحر او و موز و شوقی سحر آهه قال از این
 او الطمانی از این طمانی الا حال فز که آتش الشوق و الشوقی بالیون
 که در از شاع با هیچ شیر خوردن الطعام و شیر برادر کردن بر سر از
 و هم که نظام سطا و النظام **المرکب** عاطفه معنوی این است
 سعادته مصراع ثانی در پست سابق ساخته چه نقش کا لفظ افتاده
 شایست من طفل می کند و با ملاحظه وجه شب که بدو شرطه بر سبیل
 استیفا و ارفقه وجه معاشرت شار البها طهریست شود و کاف
 تشبیه را بعضی از جهات مستثنی از متعلق داشته اند چون با و من در
 کنی الله و ما من الله و لولا اشتیاقی در مثل لولای و لولا که برای سبیل
 و لعل و حاشا و عدا و مواضعی که در شان کسکس در افتاده و حیث
 نجات از اشتیاق مبتدای عام داشته اند و در شوقی سبیل
 تحصیل سستی جوهر اراده و رفته و بیان سستی تحصیل را نموده می شود که
 از لفظ غیبر موصوفی را و اراده مزود با سالیب و علف

کثیره الوقوع است از جلالت با صفتی که در معنی لطیف و بکر و پدید
 بزرگ استقال بر وجه خلاف معهود چون ذکر صفت دیگر مثلاً که در
 نوع خاص استی که با او افاده جمع بر الحسین و او قیصر از بر اسباب
 بتفصیل در حد مثلاً ذکر صفت که صفت باشد مشهور است بماده
 جمع پس بنا ای صفت در حیا علی و او بی در اصحاب از مستند آنکه ذکر
 حضرت را اصل در شسته حضرت ائمه و سازند بحالیت خیال فی قول
 تعالی و یکباره الله علیه ما یکم ای یکباره الله جل و علین علیکم و
 عکس آن هم در او بود و افاده که قیده منقول باشد نه حال باشد احد
 ایک فلان ای انقی ایک جمع **مامل** **مامل** ایک تنس بطلت
 کوادر اگر بطبیعت خود فز که اری به دستش بر خیزد از برای او آقا
 که از و قیاس ناید بیکدیگر پس آن آید و اگر هم در خودی او را از
 باز دارند و چند روز با که او صبر و نایب از اندیشه آن بکلی با آید
 و در کجاست آن که آید و خلاصه آن که در تناسل از جاستی که در
 طبع است هم بخور و هم بتوی و حست بر تو مشورت و حیات در میان
 می تواند و سببی دیگر در می باید و از آنها جو خود و مشهور نژاد و حکام
 گوناگون بر آید اینست: بی نهایت زیاد است شده و شش شش
 و اگر او را از آن باز دارند و بر استحضات از اندیشه شش و عکس که
 بمولات اصلی رجوع نماید و حیثیت متوی رنگ که در است عارضی که

از مسلمات کونی اند و حست از است جبر قدسی بزرگ و در این
 مستند و حست کیش و در سلک توین بافتن خداوند از کتیا
 اشکام باید و ذلک بکلیت و جو طالب بختی است که در حال
 نفسی و ممانت ضرورت نموده می شود که اگر که از این بر قرار
 کافی خویش کار و در هر گونه احوال و اوضاع که او را از ضرورت
 رد نموده باشد یا در آن و بنظر است بطریق در نژاد یافت که کوین
 من یکبار است که از تیر و تیر احوال در حق فنا و بطلان می آید
 احضار در المراتب تیر تیر زیادتی و نقصان عاری نمی شود بلکه در
 و اوقات و حالات همان بود و بسبب که در جینی از اجزاء حیدر که بر
 بزرگ سادتی بر آن قادر شود و با یکسانی و کمال سلطنت که بهیچ وجه جزئی
 ممکن نیست او را بر سرش فرو آرد که ناگون و انواع تصرفات مختلف متناهی
 و متناهی حسی از آنست و جندی بوساطت قوی و اوقات از و صده
 می باید و بیست و نه دستور و بعضی با عدم دستور از دستور است
 حافظه و در آن روان خواهد آن که از اندیشه نیاید اما آن
 در اندیشه مستقل و بی غلط و متساوی باشد بهر که غلط
 نیز توهم که در او انداخته بلکه بهم نژاد باشد
 آگاهی است و در قرار وین و در طرف آنست
 میساکر که در قیاس است و صبر و در دست و حست
 و از بد و تملک بدن بی محال است و تیر تیر تا و قیاس و انواع و اشکال یک خواهد

و چون محفل حد اظهار کمال نمود دست خستین که سبب حدوث دنیا و کثرت
 ایشان را بود و در ج طایفه شود از هزار و هویز باشد و کثرتی غرض از
 محله او که با و خفیفش سبب ذکر یافته لازم اسم منقول از حدیث
 بگوید و کثرت علیت او را علم شد و عثمان که کمال علم اندک **در حدیث**
 محمد کمال ابد بر بیت **برایش نام او** و کثرتش است
 و از به این امر بنا کردیش از تعدیل قرآن منتهی شد و غایب
 بران و اختار از شرفات رفت و اشعار کتب مصطفی و کتب خفیف
 قبل از بیلا و مایون حضرت خانی علیه افضل السلاوات و اکمل القیامات
 کمال و سالی قیام علیه السلام که عرب که قریب او ان جبره از ان کمال
 اهل کتاب شدند و بود و پسر در ابرازان آن و محمد خذله و دیگرین
 این اسم بر سر نهشته چاکو محافظان اجاره و آثار بتسلیل از حد انداخته
 و فروع این اشاق که آن حضرت بود و این رخ از کمال بر سر نهاده
 خصایص ان پوشیده نماند و از جمله آن خصایص منبطه و قدوس فاعده
 جنت که آرد و حروف محمد استنباط و قد و مبتدئات میسر گشت که از
 جانب حق این اسم البتة حق باشد و خاتم آن منسوبت علیا و ظاهر است این
 سیاق آنچه حصاد حق یعنی از انچه ابرو طالب از حدیث غالب و ظاهر است
 و کور و در سک نغم کشید **و شوق** در هر کی که انداخته و از حدیث
الکرم اسم بسیار شود و چون می خندم بر سر نهاده و در اول بیت
 جامع صلیح ادواب نموده و بجز نیست و القیامه است و سبب با خست

و منور این روح بتابیت من موصوف این الطلام طفت بیان
 بدل و در انبارش برین درایت سابق با وجود قریب اصالت
 است و در کمال حسن ظن او غایب کمال یافته و تبت این کور و کور
 بود و در خلال بیان پاره یعنی احوال یافته و قطب سید را هم استیفا از حدیث
 مستورست حق بتابیت نظر در رخ و غیب هم بتابیت و هم سبب
 بر ادواب این دو کلمه بود و منقذ و توجیه پذیر بود و در آن سر یک از آن
 خصوصیتی باشد و اجازت وضع و فروع اسم خاص توجیهات را است
 حال نشاء افاده که با تبت جمع خصوصیات از ضایع است و تبت
 از مواضع منقذ مستقادی شده و خطی از مرثب از حدیث کمالی محصور
 صفای حطامات جعلی باشد مثال این اتفاقات و از حدیث تبت
 تبت و خلوص طوبیت قایل مدتس سر نه شده و اضافت تبت
 بعضی است بی تبت بر صفای در کورین که اهل کورین مکتب صفت از حدیث
 دیانت محض من خطاب در کمال را منشا تبتل اشراق نور است
 و در احشای کل در یزدان با ده آن سیادت نه جوده آن معنی که برت
 عام مستقیم آرد و چون به فی السند اضافت کنند و کورین پانی با کورین
 و علم با هم بین بر سر نهاده و تبت سیادت تبت با طایفه
 آن در کور **الکرم** این آن بر تر از ادراک موقوف داده نام نام کور
 بر این طلام از برای باور شد محبت مشهور در این جمل و آن
 و جمیع افراد استیفاء و حیثان و طایفه من عرب و عجم صاحبان حریت

ایجاب الایجاب **فتاوی** در این باب
 کونین عمره و بجا نماند او **از میان منتهی است** خارج من
 ساریه و عالم **عمره** ساریه او **و او** اقتضا تمام از برای تنفیذ است
 در مورد خاک آجری که در بار من نیست یا کتب بعد اشغال در عمل
 برود و چنانچه بجان او برود و نه بخود محنت و زنی باشد که در تنفیذ
 بلاغت بعد از برشت و تنفیذ محل تمام ساریه و با فاعله و سینی و با فاعله
 حکم بر آید و چون از هر حیثیت ولایت از او رفته و از او لم از آن
 آن نزد ایراد یافته و استند از آن برزق شود بی سده که در تنفیذ
 از او نقل بخود و این جمع افاده و استفاده است برشت که در
 احتیاج تمام از هر یک باید و دو اشق در مزید آلی عطف است بر تنفیذ
 معنی التمس و استفاده و در زنی حکم و اقرون طمینی و چون سر یک الممتنع
 و محسوس شریک و التمس ایجابی این دو سال او را صادر ماعل از او عطف
 کل فتاوی و استماله طمینی و لدی قبل بر من حکم عطف داده باشد که سر است
 و تنفیذ لازم که در خل من جازده باشد چنانکه آتیاء و مخزن عذنا و جاز
 و محسوس و دو کانه را متعلق طمینی است و او اجماع تنفیذی طمینی
 پانی **الصلح** **الحج** **الک** برزاق بعد و حسن حضرت قائم از سر الایجاب
 علیه علیه الصلوة والسلام و حال که سر یک ازین از سر است و خدا جل و علا
 جوینده است که آیه بر او است از برای بلاغت ولایت خانی عطف
 و عاود الای اسرارم نزل و لازمی با یکدیگر انداختن باران سینه بایان

برش علی علیه الصلوة والسلام که بر من ملک و اوان در زمان
 از او دستگیر الادرار من خوارت و احترام و کشد و داده و استاده
 سر یک ازین از سر است در آخرت در مزید خود مودت و در تمام طلب از
 خطایه و دانی شامش استحال خوارت و معارف الی باب از سر یک
 و در زانی که شامش استحال کتب و شامش حکام و حسن و اعطاء ادا و مزایست را
 درون از پناست ولایت او ایضا بر کمال و نای است که در می بران
 خود و سینه محنت بر بر ختم تمام حقیقی باشد و توبه جی که کشود در جوار
 بسرب و او برود و سینه کینی و کل فتاوی و نزد و نزد از انقباط قائم
 علی علیه و علی که سلم حقیقت اعداست چه محسوس است و الگو نه جره
 زیای نیست که بی و بی قیاسی است بقیده رفت بر الگو نه جره
 تمام قبول نیز آتی و افاد آن از مستحقات قابلیت حرمین بر از
 خاص قریب قریب تمام و ادا و هر یک چنانچه علی که خایه اعدای التمس و
 و مسلک الازده لعل لعل اثری نبوده و تنفیذ که در دستخ متقابل توانی
 بر او از سینه و اکت بعد از ادا سلو الی الی سینه اصحاب و ادر
 یا رسول الله و ما الی سینه نموده علیه الصلوة والسلام اعلی درجه و ایضا
 آثار جل و ادا و در آن کون انما سر سینه این است که جهان در جبهه
 زیند است و الاطلاق ظاهر و ادا و جازده چنانکه افاد از آن فتاوی

فتاوی **الصلح** **الحج** **الک** **برزاق** **بعد** **و** **حسن** **حضرت** **قائم** **از** **سر** **الایجاب**
علیه **علیه** **الصلوة** **والسلام** **و** **حال** **که** **سر** **یک** **ازین** **از** **سر** **است** **و** **خدا** **جل** **و** **علا**
جوینده **است** **که** **آیه** **بر** **او** **است** **از** **برای** **بلاغت** **ولایت** **خانی** **عطف**

المزكك القام تمام شد و در آن باب البصایه خود است
 و منی بسیار قسم صورت و نوع یابد ابعادات شش و مناسب
 سیاق ملاحظه صلیست لایه و منزه است و خطیست و طبعیست علم
 شامل و نه در کمال الاصطفا و الاینه بر کز جوی البرز آلوده و از سیزده
 ام جز است و اعدا محتمه و می التشریح خود و لی التشریح و در کون و بون
 و صحت کون البشر که منازعتن مالکی ایجا هم ممکن نیکو شده اند و حق
 اصحاب الحسین بنیج و فی حاسن علی بن قیاس بر سر مرت کبر
 استعالی بنیج و اصل متداول الاثم مخفیة و شدن **المرکب**
 بود بیان متوقف و قد تم طاراه باقی بر سر عدا و منی صلیست
 کشته بر ما یقین تو بیدار که اخر متوقف راه جدا شوم استعالی که آن علت
 کن ایلی را بر ادنی جوی میانه ایشان کونی معین باشد بر تیره تم اسانه
 خلق آخر اصطفا یا اجتهاد مطوف شده بر صله جیب متداول مطوف
 اصطناع را بنیج و صفای ای اصطناع الحرب نظر حضرت سطا ای فزایا الزکوة
 و اسناد اصطناعی بیادنی التشریح و تکرار آفریننده الهی عالم باشد باحوالی اربع
 و آنچه بنیج است اخذ مرکب و الا یعلم من خلق و یلو الطیف بکفره و در دیده
 ثانی آن است بمنت حکم مذکور را سطر کستین مستحیات از احضار و صاب
 و لازم نمایی و جوهر کسای عینه و چشمه مبتداست و در جزا و غیر کسای
 البی در بعد از جزا و تشریح **مسئل الحزم** آنکست جیست است او گوید او
 بر تر از او داد که بر که تمام شد و بجهت برست معنی آخرت معنی

بسیج حقایق و صلاحت الی و کانی و سلاطه اسرار و منی صلیست و در حقا
 و جیانی و صلیست که بنیج را بنیج و جیانی و صلیست که بنیج را بنیج و جیانی و صلیست
 ثانی التفت و داشت که کمال قدرت و توانایی بر تبلیغ رسالت و تبیین
 طراکی که از انشا و آن اخلاق تمام حاصل آید تمام صور را در صفای ثابته بر لوح
 علمش را در وجود حال پس منزلی بر دونه نامی این کمال بسین کز او را بر
 کز او صلیست که در کون و بون و توانا آفریننده منبسط بر آن حضرت شرف و دور
 از آنکه جیانی و ماستی بر او را در اجتماع جهات عزلی و تکوینی استعلاء
 آنکه جیانی بر اصل حقیقت حسی مطلق و در حقیقت حسی مشتمل بر کثرت و غیر حقیقت
 حاصلت در و کمال ابقا علی حال ابدانی و بخشش باشد و صلیست باقی و غیره
 حضرت شمس از کز که و اکمل بنیج و هو صلیست علی و صلیست و آنچه از اخطا
 نام بر الصلوة و التمنی کثرت شد و تحشیش الی کون است بر قول کن و زنت فی
 یام و تراد الحق بسلیق قیاس صورت آنچه مشهور و گوشش مخلوق را در ظل
 برانند و در آن بی کسبه جان باشد که باید یس فی مشرک الا و آنچه در احوال
 و نماز آن درایت و کنیت و در بیانی را منیج و علی و ده شایع بقی باشد
 که باید که بر کسب و کردار و در مرتبه الی تکلیف تواند بود که کبر است خطاب
 مستحب و ثواب و عذاب اطاعت یافته اند و در از سانه عبادت و در سبیل
 تو حق امتیاج الا انی مذکور که صاحب جان علی بن عقیلی بنیج و کانی
 الی عینه و ما در حق نهاده فایز که ظاهر و باطن ایشان مطابق فی سطر الا و باشد
 و شاکل حق ثابت که هر چه غایت آن کادرب و اطل و ساریت بنیج کز

شماره و پیروی و افروزی کرده و متعلق به جبهه حق و عدل است
علیه و علی که در حق و عدل و انصاف و انیست به او داده اند این
تمام را در حق و عدل و انصاف و انیست به او داده اند این
و متعلق به جبهه حق و عدل و انصاف و انیست به او داده اند این
جست و ضلالت افروخته اند این است که حق را از دست داده اند

در مقام الدعاء و التماس و التضرع و التوسل

الدعوات یعنی دعاست به راه و از راه و الی همین طریق میگویند و متعارف است
بالصیغه و به شیخ کلام و به نایافته و عاری و عوی کردن بر کسی یا
القیات میسر را بهیچ نیت و علیه الصلوة و السلام گویند و فی الامام سید علی
حضراتی و از راه دعای و التماس و التضرع و التوسل و التوسل و التوسل
علیه که از راه التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
سنة الاحکام و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
مستعمل بر دعای و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
افروخته و ما موصول و دیگر با موصول و جاد و جاد و جاد و جاد و جاد و جاد
مستعمل بر دعای و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
رجوع توان انداخته و افروزی و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
سنة الاحکام و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
مستعمل بر دعای و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
رجوع توان انداخته و افروزی و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل

لای
الله

گفته اند بسیار از حق و عدل و انصاف و انیست به او داده اند این
آن است که در حق و عدل و انصاف و انیست به او داده اند این
که در حق و عدل و انصاف و انیست به او داده اند این
اطراف و افروزی و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
سنة الاحکام و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل

در مقام الدعاء و التماس و التضرع و التوسل

الدعوات یعنی دعاست به راه و از راه و الی همین طریق میگویند و متعارف است
بالصیغه و به شیخ کلام و به نایافته و عاری و عوی کردن بر کسی یا
القیات میسر را بهیچ نیت و علیه الصلوة و السلام گویند و فی الامام سید علی
حضراتی و از راه دعای و التماس و التضرع و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
علیه که از راه التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
سنة الاحکام و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
مستعمل بر دعای و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
افروخته و ما موصول و دیگر با موصول و جاد و جاد و جاد و جاد و جاد و جاد
مستعمل بر دعای و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
رجوع توان انداخته و افروزی و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
سنة الاحکام و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
مستعمل بر دعای و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل
رجوع توان انداخته و افروزی و التماس و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل و التوسل

EN

المرداة في فضل الفقه في الدين

2100

الفرق است از نسبت یعنی قرابت و در این مذهب است
و آن مذهب که نسبت است از نسبت است از نسبت است
الآیه الطبقية و این مذهب بوده است در داود و بعضی گفته اند این
و این مذهب است از نسبت است از نسبت است از نسبت است
الفرق است از نسبت یعنی قرابت و در این مذهب است

طریقش در امور عالم ساریست و صورت آن در خانه زمان ملکوت است
 بکار بقعه سیاه و در حیث بطون بلا خطه آفتاب حیث این که
 برادر برای است یک روز افتاده از جبر ازل تا رقی نوزادان چنانچه
 بین من و من در منقلب جسدانی طلایی تا بوالبشر آمده است غایب
 نیل هزار صورتی بگری کرده ادا العشر کثرت و ادا التورم اکثرت و در
 و اوقات شب جاکت و در بیت از این جاسوس منی ادر عساکرت
 رسول الله اینکست و آدام فی الجنة قال کنت فی صلبه و ابطالی و درین
 و ان فی صلبه و در کت السینه فی صلب من و غدت فی النار فی صلب
 الی بر جبر الی آخره کثرت نذال عثقی و کثرت ابداح متوجه
 اپنا علیه الصلوة والسلام جهان جان و جان عالمان منزه است بر
 نای غلابین قیامی نموده جاکت صحنون فریده اعلام نموده و در
 ایزد شب بوبت بر سر من و من که بر سر منیت ملت بری از من
 بود سید شوق کلمات خاصه خاتم صلی الله علیه و آله و علی جمیع الایمان و السلام
 و سلم با ساعیل استعالی افت و بر روی یزدی نزع عنده یک المرحوم
 ملت و در شوق عام از میان من شوق کلیم و محف ابریم و موسی علی نبینا و
 علیه الخیرة و الصلوة و السلام قوت قبول حسن امور که پیکر ابوالبشر را از کثرت
 قوت طینة آدم جدیدی از برین میاها استکمال و تزیین و ماده بسیج دارد
 غله حله کرم و بریم که قنقلها و بهایشون بسین و اینها با تاش بهای کال
 ایا حید و صبح صادق و در اول روز با هم شرایع عیسای حید و اولی

یزدینا کت ابوالبشر در اول شب ان مثل عیسای عذرا کشت آدم و
 لهذا چون صوم رکنی اسماست و عبادت مخصوص بر من و من
 معبره و منی بطین یا در منزلی فی عزت لرحمن صوم مخاطب کشت
 و دریل و دری بر جبر طهارتشی فی ذوال جلال خنری کشیده و شد و
 و در آنکه اول شب با نوز و در اکل لویان شب افتاده است که حکام
 بر طاعت بجز و در مطابین حیثیت باشد و فی الخیرة مکن السکان
 غلابی و انی است و در جوب نوزانی غاری و تلمذ و انی بر طای
 از حاکماری و چون بناشیر صبح با یار افشار یافت و در آنکه در
 سیده دم مردم بکشت و کور آید در شوق خاصه خنری که کثرت
 جوامع الکلم است صایع اوست و اید فضیلت منی حسن قوت
 از طاهر سر رزده بر جبر صبح و کثرت و از حدی قوت و کثرت
 استعالی ان خلق تا بنامی و در کار تا بسکی قبول اکل اویان و ایت
 راه و ستان الرحمن علم الزمان پیدا شد و آفتاب جوه خاتم صلی الله
 علیه و آله و سلم که طینة نبیارت طلوعش منزله در جمیع عالم اند
 بود از صلب صلی الله علیه و آله و سلم و در جبر و در جبر لایا قیام طل منی
 و در لایان طینة نزول یافت سبطه دریا فشد که ایتان مثل ان
 از غیر حالت و نوزان ایتان پروشت لاجرم متانکه بسیت
 شان بر متانکه بکاست و پان ایشان نموده و الاسلام میوز و لا
 مثل در و منی من و لایا و ابر بود نظیران شبها نوز و در و منی

الحمد

و بکار در جزئیات احوالی که شده است استعمال دارد و بکلمات خفای و مضامین
لغوی از مشخصات حضرات اسلامی و درجات عالیجات در مملوح کلمات
حقیقی و کربا المحترمت علیهم السلام و حال که مشرود بودی و نتواند
جواب ده و مشقت در میان لنگریت که می گویند او را و در میان شمشیر
که نظیر آن در بعضی خوابان چهره پوشیده و دای حسن می باشد که از آن
آن تغییر کند از تنفس نهایی بعضی از باب کمال بر ترقی بر ظاهر ایشان
می آید که از مشاهده آن چشمه در می یابد که در حقیقت بره و یکوان مرغ ترقی
ست و خاطر من از ذرات پذیر می شود و اگر چه در آن کویت و حاصل
جست و این که آن کویت سیام سیف و در هم می آید و مستند می گردد
و سخن از این نیز و اشارت بآن حالت انجمن است که غنی و شکوفه
گزارده و در لنگری و مشتی در ایام به آید از دست دیده و در حلقه علی علیه
و علی که در سلم در خاطر چسبند می افتاد و در لاف و عکس نه اینست روی که
به زبان سازد و کسایه بیندازد و که هذیان می نظرون ایک دم لایحه
اما ملاقات مشرک المبرک به سبیل و به سعادت کرده که می یابد
که چه عجب حاجت کثرت است که در نور کشید از راه حکایت
و کسایه و آید پوشیده و در حدیث که اظهار است و نه است ذاتی از آیه
بیشتر چون باشد از سخن سخن آن حضرت یعنی باطن زمان از خارج و در دست
و صداد حکام و از حدیث مشرک یعنی ظاهر لب و دهان از سکام باطن که مشرک
اشرافین و در حدیث از آن دو سخن بخواند که از حدیث علم و اسرار و طریقت لک

آذن منقذات چهارده گانه که حرفات تصور میسر گردید زانجا آن
 ادا گشته است و آتش که از هزار سال باز در دوزخه غلظت فرسوده و در
 عبادت باطلاتیان و ناهایت فروزان و مردم نرودشت و آیت
 بحسره ساره بنی بر صورت و بندی که طوگشان در دوزخه در است برده
 و در سر از آن بزم مشرب آدا مسند و آب برده و اکثر آن حکایات
 سوره نعت و مشهور و تفصیل در کتب پیر و اجار مذکور و موطور
در کتب مردم که بمن مطلق زمان بسیار استحال و در موقوف
 بدایت سوره و فضیله نورس جنبه نورس منت او و از نزد احتساب
 چند منظم بر فاعل و از جمله مشمول و بات سطوف بر نورس
 آنکه استحال دوزخه و اسیمیه بعد از دوزخه حال از فاعل چون غیر منظم
 باشد مثل کوفی المین منقول مخدوم است منفرع از منشی شبیه و مجموع و
 مضدع و علیه که در جبهه شش کسری او است منقول با سلف و در
 قلیلی و اندام صورت شریف عبادیت و جلیس مضروب الف
 که سطوف علیه اسیمیه و سو مضدع است و در بطا بر منقول در
 درایت تانی نیز و آنجا سارا مقتدم منقول بر فاعل و در جبهه
 و با لفظ حال از دوزخه و او در جبهه منقسم در جبهه که کما است از
 وقوع در طرف و کسری قبل شده و عامل و منقسم و دوزخه مذکور
 در دوزخه که در حال آن کسری و دوزخه معجزه بوده و نوزدیت
 ساین اگر آنچه بعضی گفته اند آیت چهارده گانه است از زبان

بانه همچو باشد استاد طلب آن بود و اگر نه مراد از آن و جلد باشد که
 جزو ای او سابقا بر اذن بن بر گرفته بود و آنرا خواست یافت اذن آن کجا
 و در حرف آن موضع قدیم اعتنا عظیم است و باید از احوال بسیار در
 و کوکب شاهی این که کثیر لغوی میسر نکند چنانچه حافظان اجاره و استاد
 سابقان تبصیر با نوزده اند پس هنوز معتبر بقول معلوم داده و دست
 که بر سبیل خود اذن بی یافته میرح حل نه بر جو مراد اذن سکون
 و عدم چنان باشد فی الحقیقت نیست با تراضیل و سبیل بخای غیر نمود که
 آن نوزدهم حسی را می باشد فی است و معتقد از غیر آن بود که از غیر آن
 و غیر که استنوم می شود و اگر از عین مبره خواست و جفتش آن بود که متکلم
 داشت استیسه می نام از جنس مادی با استاد و جیره می داد و در فریه
 کانی را برادر حکم طرف مستند افتاده بر اسم که مادر مراد است و صد است
 هم ظرفیه و من پائی ای کانی البطل الذی وجدیه الما و حصل فی النار و قرا
 حصول است و نامش مستقر با مادر و مطوف بطول نشین بر سق
 استیسه **عادل العزیز** گفت زبان واضح برادر است و حقیقت
 از سطح نوزدهم بخت و سرور روزی بود که تقریب خود در دو اوقات
 که ناکون دریا یافته کرده و فری که تحقیق آن یکم کرده شده و در
 محسن و عقد بهادش که از ایند ایران کسری انوشیروان و حال آن
 آن ایران شکفته شده بود مانند حقیقت و در صحن خرقه و داشت
 افتاد اصحاب و انبیا کسری پر ویز در حال که غیر ششم بوده و هم رابع

آید و در او از او اینجا حق است که برای استقامت سطر که بت کند اینجا
 و این نیز و اکتب بنشین از اول مرقع جمع و کثرت و در او از او اینجا
 درخت بلبل را براری که وقتی باشد از اطلاق نایز افعم وسط الطریق
 و در شند و از صحاح احادیث و در دوازده کوبار و در حق آن از آن
 و در حق حضرت مدوح را صلی الله علیه و آله علی که در سلم آمده که در
 گفته و در حق و در از نیم بهم پیوسته سطر شمع از آنجا حاکم است
 اشتغال نایز و در بعضی از برای اظهار مجوز که در حق و در بعضی از
 آمده و در حرم باهر آنحضرت بجای خود باز گفته اند **کتاب** در
 از آیات بالا صادر و دل بر جرات شریک بر افعال و اقوال حضرت
 مدوح علیه و آله که شرافت الصلوات و کرامات القیامات او بسیار است
 است حصول افتاد و حقیقت بر صفت از برای و فروع احد در آن
 سابق ستر و آنجا مدویش از آن حضرت بوده و مجوز افتاد
 و از من جنت شدت بر فاعل صیغه مذکوره و مدخل لام
 تعلیلی و وحدت او و حقیقت فاعل که سطر مذکور علی بن ابی طالب
 پیوسته گفته ایم از این که آن نایز شده بوده و در سطح از آنجا
 بکار و در وقت مذکور چون ساجد حال از اخبار ستر حضرت
 عده ای با مقدم صفت سابق و مدخل لام تعلیلی موصوفه و شریفین
در سطر آنکه آمده بار از برای یک خواندن حضرت مدوح
 صلی الله علیه و آله که در سلم و در آن سطر در خطا و غالی که سر خود آورده

بود و برین این حال نیز که بر شند بسوی آنحضرت بر ساقی که سر
 برده و آنرا که بیای گشاید و خطی است از برای آنجا در شند
 و می گشت شاخهای ایشان از خطها و ششای طوطی و سیاه
 و همچنین آنکه سطر بیاخت میل شاخهای و در حق بسوی پیش
 آید بر نواز گشاید که روان شود بجمع تعظیم و اگر ام نیست بافته است
 آنرا علیه و آله که الصلوة السطیة مقرر نموده و از برای که از رفتار
 اصل در حق و در سطر حق نایز خطی که اهل تعظیم مثلاً در سواد و
 تقادیم رعایت استقامت سطر بگویند را گشته شنبه زمره
 و آنرا که در آنجا نایز است بام پذیر و کثرت و بیاریت بدین
 افتاده و چون تحسین مذکور مدور صورت و کثرت از برای بوده و از
 مرکب تمام بر خلاف عادت و نظایر آن از برای که از کثرت غیر نیست
 در اجبار شند و بر دلالت مجوز شرف یافته فرعون سابق منکر گفته بنام
در سطر آنکه آمده بار از برای یک خواندن حضرت مدوح
المزود است انعم فایز شند و از او را که از آنجا و ستان
 می پوشانند غام گویند و آنرا در حق آن یعنی سران و کیف و متی و در
 یافته و در کینه فایز که می کشیم احتمالات مثلاً با هیچ است و افتاد
 که در آنجا در سطر خطی است و در جابجا اینجا سطر رقص و از این القای
 نگاه و کثرت و صفتی ای منویش بر دوازدهم خود و حرافه ضد بگریست
 در دست و طیس نوزد بجز و با جزم نموده و آن شدت که مردم

231

[illegible]

اهل یان بر حسب اشارت واجب الادعای جوت یافتند کرده
 مشرق بدست میرفتند و هر کس از مهاجران که آنجا رسیدند
 حایت و رعایت انعام بر ویان میدادند و انصاف علیهم السلام
 در کار هر صاحب کسینا و بزمی و رفیق و صنی اند و چنانچه اهل ابراهیم
 درین و در انشور و نهادان و کائنات حضرت بزرگوار سبیل سلوک که مراد
 داشت و آنجا رایت علی و استیلا بر اوقات و از خیال حال که
 بکره و زویر آن حال را می اندیشید بشی و در اندوه جمع آمده
 و جنبیت عالم گشته بطلان نیز بصورت پیرایه بخت بایان
 و صدد و کبر و کدک من کللی عی و ایضا طیر لایس و ایضا
 بعظم الی بعضی خوف القول خود را بطور بیست و باستقرا
 آن منشا که حقا قرار بر آن شد که از پیشروان قبایل و سرچهارگی
 یک و نه بار شکر قل ان حضرت سوزنی تقدیم کی بود که می توان
 با نام و تفسیر شد و بنوعی مناف انانیت نام عاقله با خود
 را می گرفته **و** زنی تصور باطل نیست چنانچه حال و ادعا
 شفی که این شایسته داشتند و در میان شایسته و بر در جریه ملک
 کبر که در انظار افشا رسیدن صبح می کشید تا چون بیرون زنای
 و اینان با مضارای اهل خود قیام نمایند مردم برای الییر بسته که بود
 از هر چهار حد و در یافت عامل که صورت آن با اهل ابراهیم حاصل
 در آن چنانکه تفسیر روح الامیر بر لوح پیش سید المصطفی علیه السلام

الصالحین تمام پذیرفت و فی الحال رفیق و الی و فرمود که در حال نگاه او
 تا اگر فداان از غلال در نگاه گشته از غنیمت آنحضرت آگاه نگردد
 و خود پسر و فرزند اول پس تا هم لا یصرون بخواند و باغ خاک
 باقی خاک را را قند و روان از چرخ آن گذشت با حدیثی مندرج غار
 چیل زنده که از کتب معارف و معانی و اتم و چون در زنده
 تا یک لایزال و شکر گشت که اسوده در جرحه که بوده و از کتب
 یا پند و غنیمت نموده یا یکی از قایمان کی شناس از غنیمت او
 زنا فته و آن تفسیر شد و در رسیده و بجزم گشت محمد درین
 عارست با آسان رفتن یا بزرگ چون کرد و آن نگاه که در طریق
 غار زبانه و تر نو عکس است و نوی بود که تر و خود حصول آن بوقت
 و در شواذ بود و لهذا یکی بر زبان امیر کس که زاینده که در اجماع عکس
 یافت شود که پیش از میلاد محمد پرده یافته باشد و جنبی حاضر تر
 خلال آن کشیان گرفته و جلالتی نموده و لایم غایب و حاضر باشند
 و حدیثی شریف و جوت کرده بود و آنحضرت فرموده که یا محمد
 رفت و اوده و نماند و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
 گرفته که در میان شده و راه و اساده و شش نشان از برای ابراهیم
 بقا ریت بر د و بعد از شش روز زاده و در وقت که پند
 و میان بدین که داشت شش کرد و بر شش از آن است و از حدیث
 آزاد است الطاهر لب لب و صنی و ایضا بار بار بزرگ

که هر کس بود عازم حیدر گشت و در وقت که چون کفار بدر عاز
 آمدند یا رخنه را بگشاید و گفت ای رسول الله اگر یکی از ایشان نظر بر
 قدمای من انداخته باشد یا بر سر من یا بر بدن من یا بر لباس من
 کور گشت که لا اله الا الله منادیه از بطن عمارت و مسلم در آن
 بر آب جنات است که با غلظت این آیه تا انتها **اگر** بآید
 موهبت مسطرقت بر آفتاب و میسانی و گوارش از برای ایشان است
 با کجوات بزرگوار مدوح علیه علیه السلام چنانچه از جهت تضاد
 ذاتی که بجز موهبت حیدر است بلکه مستم بر آید از حیثیت کرم که گشت
 نیز عایدی که در سان جای دارد و من اکتفا بر آفتاب و عذ که جوید
 بایر و دستن می باشد تا به حال از منقول بخدوف حری
 مصنون این فریاد زنی تنبلی و تبستی یافته در فریاد تنالی و ازین
 جهت صد گشته بنا عاقله بر و برتر که کرد و نماند از فرج و بهر حال
 رب است ای ای منی بلی چون می انداخته بجز است میرود و صاحب آن
 حرمت مدوح اجازت دارد و در فریاد حصول در عاز و حدی که تاج
 بوده مسطرقت بر مینه از حدیث ایضا ده ای که ملک و برای تنبلی
 بر می کشد در فعلیه لم یأمر که حالت از فاعل تنبلی متذریه افکار
 حرکت نام که بر السط افعال ضربه طاری شده مستتر شینا و تا
 عین افاده در موهبت که ساکنین از آیه چنانچه مستم و است و است و هم
 بر تون حالت از فاعل لم یأمر و چون آن فاعل را و چنانچه صاحب

کون و من و رضا آن جان جویدگان که از دانه و کفایت عوب
 بود و از دانه است و مظهر سوال فریده تالی که سبب است از
 خیار آن منقول واقع شده و در موهبت راجع کفایت بحیث حال سبب
 الحاکم که در کفایت فصل تیره پنج در آیه است از مسکات آیت با آنکه
 حدیث است ثالث ضیارت و از آن سابق و لاحق است و این هم مستتر
 فعلت ثالث در راجع را **سبب** **المنی** اکتفا و سر کند بایر که در آن
 بر آید و غایب نماند و در آن ذاتی بزرگوار عاید و آنکه در سخن
 بر خود از غایت برات و تمام است از شایسته شروع شد و سخن کرم از
 نهایت صاحت و سخاوت از هر چه تصور نماید بیشتر و حال آنکه
 جشمتی بود از آن کند عذ که کویند اذاعه از سوی عازت تا فریاد
 از دین آن مسطرقت از ارجمت بر و در کار که دانه پس بر مدی در است
 پس حرمت مدوح علیه علیه السلام از غایب و تحقیق
 بحال راکستی یعنی ابو بکر رضی الله عنه در حالی که از آنجا از آن فریاد بود
 و حال آنکه کاروان می کشد و در عاز بچکس کلان بر و بود
 کلام و حکمت بر بهترین عفوفاست و ساختن لایا و کرم را
 از این جان برده و بر و از دانه و آید و آید و بسیار زی
 کان تا به حد خط و کجایی از تالی بی یادی می کشید از دانه ای که
 بر دانه و از فاعل جمله بر افراخته جو مستتر حکمت با التفات
 با و من الییرت در دفع اضرار که در راجع آید بر مدی و عید با آنکه

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a short passage, located at the bottom of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم في هذه السجدة

الغرائب الزواني في السبب وديننا في السبب وديننا في السبب وديننا في السبب

پسته هم اطلاق دارد چون طما که مرادف است به طما قالوا ان الرما

ما یرى فی المنام **الحکیم** خطاب بمنزله لانی که عادت به قصه را

شش شالغ در انشائی و اجزایست و می در نظم و در کمال

نمودی للصلوة من يوم الخيبر وما صدق الله ما بين يديك

الف ولام در فاعل است عو من مخفف الیه و ارجع مخفف است مفعول

عليه السلام في وصف قلنا **حسن القوي** الكف الخمار

من سرگشته و بیچاره حاصل میشد از خواب بدین و آنچه در خواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء به القلوب ويهدي بها السبل
والصلى على من لا نبي بعده

اعظام ملک عظام می یافت بر سر کوه علوم و اسرار و معرفت و در

و نیست صلاح و فساد کن و کردار ایشان را بشناسد از وقت و محل

برینا رسول در دارالعباد جنت یلاد چه آخرت را اولی بود که

از آنکه دشمن است نماز و روزه را از آنکه از آنکه

و اما اینست بلوغی جسمانی که در آن زمان استخوانها و عظامها

از دو ضلعی که حصول مثل و بقایا در آن برآید بر آن ترتیب داده اند.

و این سخن را که در کتاب مجمل آورده اند حقیقت است

سید محمد علی

و

[illegible]

وہو

18

10

پروغ مسخری روحانی است و آن رسیدن نفس ناخداست بر توحید که

و اما از خلق اولی که از خلق عالم مطلقاً بی معرفت خالق سبحان و تعالی

بکلی از حقایق و معارف الهی دوازده مرتبه بفرستد و منع عیب آن معانی

برداشت و منتاخر و جی بس حصول و جی که از لوازم بلوغ است فی است جی

که حال دوسه اگر در خواب وقوع یابد کشید باشد حال محکم که امارت یونانی

بنوای ایند خرابه بوستنه نانه که صمانی بوستینه و دایان نمون له بختور قیاسل عیسات از ایند

وذلك بين الجوع والاشبع

المزادات: اسم السائر وكان هو صاحب من اذن و

قال لا اربى البيوت سبعة من الله يرضى عنى من عباد الله عظيم

از معاد هم و صاحب اسم السلام خواب دیون و استعجالش در جوابی و عجلت
و غیر اینست و در ادب او که

از راه حقیقت مستفاد از هر زبانی، یعنی در حاکم و حاکمه و

در این حقیقت که در این محمول بر دانه اضافی در صورت

کشتن بهر استقامت که در او اندوخته است کوهستان را

بنو قریظہ و اسبہ حال از فاعل متعاقب میں قریظہ بروایت وار و عطف

برستان حدیثان و تفریح بران برداشتند و اولی که استحضار یافتند

و اما بعد از این خبر دست بجا میسر اما اذکار که یک نفس میانه باشد که

خیزد تفریح عادت آمد و مع شوق بیگانه کیف که در حسن این شهر

سین اردخده مراد از انکار استبعاد باشد و مآل معینی مان بود

و در اینجا بگوید که اگر با شناسات که در کتب ماست که از حضرت امیر است
 است و می شود و در خطاب کن با او رسید و باشد و بر آن صفت مشهوره
 بخوبی گفته و لذا حدیث آن در جز آنست و حسب که منجم قیامت
 بنایت مطابق عمل آمده و روایت کرده اند و هر جا بیاید که سطرال
 السامی تم بعضی گفتند من الامیر و اموی شاه جاهل ازین بجهت بود که جلی
 فی الارض مسجد و ظهور را در ملک خضایست از تحوط یافته و در آنجا
 از ذکر این جنسیت خاطر آمد و اگر چه مناسبتی با این سیاق ندارد و اگر چه
 زمین را این سادات متقدم بر و چون عادت در کرامت و الخیر البیاض
 و الخیر القریب را در نزد بوسی افتخار افتاده که راکب تحت پای جبار
 زمین بر میدارد و در نزد اول پای راست بر زمین نشاندند و در
 و در آن مسجد و تزیین پیروی در خروج حرعی باشد چنانچه است سنه این
 حضرت علیه و علی که شریعت العبادات و کرامت الحیات و چون هر
 است که انحراف و انحرافات خطیست و در انبیا بنظر عیانت
 کلماتی می باشد اگر در هر مورد به شکی نیستی شود و هر که در این آیه افتد
 بنا به اینها آن را بی عمل بر آنستیم و اگر در هیچ مورد و کونیت موافقت
 دارد و بعد نیستند چه حکم قابل استماعی که منقذی کالی تتر و قد رانی
 حقیقت و بجهان است ملا المیزان مستویان نزد کذا و ان بعضی از عروا
 افتد و بعد بر اسطه اسمی که در اسباب اسمی آمده باشد و قابل جاد و
 خلاق علم الالهی و آقا فانی را آیه آگاه ازین در مجول و سلیقه عرض نماید

اعظم و عیسی علیکم السلام دعوت جان کس شیخ از انبیا اند و اینست
 فی الحقیقت و عدم انبیا و از منقذات و الله اعلم بما یقین الامور و چون
 سلال که در ادبی سجات نام است و بیان است بخود خادمت زکریا
 کوه شاد رسیده بود و انفس علی الدای من میده از آنجا که مناسبت فرمود
 آن صفت و دفع دوم حاصل از ان اصل بنی رجع فیه و منسوخه که
لَوَالِدَتُ وَبَنَاتُ الْمَرْءِ حَتَّى تَلْقَى الْمَرْءَ وَتَلْقَى الْمَرْءَ بِقَدَرِ الْعَمَلِ
 القدرات الامام یزید را کردن و از بهاری به کردن از حسب در و من
 شدن از جهاد و یکسر العیسی صفت من القیوم بودن از اول و از دوم
 یسیر آفغ الاطلاق را بدین از بدین الادب و شتم شدن و در کار
 بر خاله بر حسن حکم کردن از اول و از دوم نیز آفغ و آن بر حسن دار بقدر کینه
 و جبر و حق و رفاق و از باقی و من سنان الطم طوف من الخوف فی حال حلیم
 ای بر کم از حسب مرضی خواهند که ضرر آن بتوای طبعی و حیوانی باز کرد
 و از ادب آنک بتوای قسانی عاید شود و تری که منی در کوه و در بنامند
و کتب کم خیریت انشاء کرامت را که و قدر اخیار و غرائب که در وی
 از منات بر دانه علی استیجاب بود و متضمن تفتیر اسلوب چنانچه بکار
 له تاروت رفت و بر اینتر مخدوف ای کم دت منصرف المحلل لبرات و کتب
 قدیم منور بر حق ملک و قدر سجده از کتبه او بود و ظهورش از کتبه افتاد
 و بعد لم بای **و مسلم بنی** آنک بسیار را و کبری که از در من و
 ساحت بهار را بر محمد بودن و رسیدن با نامم در چند کت دست مبارک

در حق مدد متعلق بمنشی ازین تشبیه بیان و بشبه را چون نوعی منسوب نظر
که عطف در حق بر کلمه و از وفوریت منوی است که راجع بقضی زیادتی
کرده فی السی متعلق است چون و با اسطرط بر می متعلق و از نوعی ذاتی
در حق کلمه است با جرم حروف و ریاء آنچه قید و مانع توفیق حق است
الک بحود که گشت مثل امانه و امر انشیر گشت و در گشت با اید و بعضی
بعضی احد کونک و تفرج و گشت سانی که محصور ریاء و قضا و نظام
چنانکه آن از ظاهر و بطون و حد و بسیار زیاد و از منتهی به تشبیه
در ای تصویر منسوب است بصورتی که سر برین تفرج مانع از اتفاق فاضل
کدام بر کلمات در واقع و چون سر شرط از زیادتی نامی تا نظر نظر
از فریق سابق معذرت شده بنا تشبیهی مستقیم شد از حد و در عجب
بسیار حجاب از افاده و تجمد و استمرار و او برین المنقول که خصوصیت فاعل
در جلی نیست در حکم شنی و علی سمنج بر و نیزه و آن اتمال علی حده
الک دان آیات را حاصلت میسای بی رنگ ظاهر بیان
و بطی بعد از بطن مویه و مصدق یکدیگر مثل موج دریا و در گشت و بیاد
با داد و با دمی بعضی بعضی را با بالی جرم است و فایز بران است
و حال نظایر الی آنها و در غیبت و بها نظر بیاید و دنع کوان حد شایع
اشافه پس بشمار در بیاید و در وسیع و توقف و فاضل کجند عجب و
غریب آنرا در کرده نشود ترک جلاوت بسبب طالت از ان با آنک
بیاد و حد آنکه در حد و است بر قرات قرآن بیشتر نماید با محاسبه

جبل ماطوئی زیادت کرد و چنانچه صواعق عادی است آن طاقت و بخت
 معلوم و محقق تر و درین صاعق و با سائر آتشها و چون زلزله گاهی در فوات
 لایق دیدن سادات و اقبال عموم است که در و شامی یا شب و دست الهی
 و آملی اذیل طفت و اختلال برود و کار استوار میدارد و فراتر و طاقت
 است و یکی شب و روز میماند و برکات آن میآید آن که در حیران
 کجاست بقیت الهام اعلام شش و بکلیک بلاغت بر لوح بیان کشیده که
فوت امین کار باطله **فوت عین کار باطله**
ان فیها حجة بینة بالی **فوت عین کار باطله**
الغزوات الفقه و التور و شش **فوت عین کار باطله**
 و اندوخته نیز آمده و التور و التور و اندوخته نیز آمده و التور و التور
 میآید شش و با تیر و میآید شش و با تیر و میآید شش و با تیر
 گویند یعنی بعد و حال و آنچه و سید سازه از ابوسوی چینی شیرینی
 و از ادعای عقاص چنان در زن و با ذات و از اجابت التلاوة و عزله
 از اول الحرف و الحاف و الحاف و الحاف و الحاف و الحاف و الحاف و الحاف
 از اعلام جنم است الاطباء و عزله از التلاوة و الحاف و الحاف و الحاف
 که آید از دوزخ و آید از دوزخ و آید از دوزخ و آید از دوزخ و آید از دوزخ
 من شش کبر الیس عوب که صاحب افصح السنن با شافق این آیه از غایت
 غایت است و بر دست تفسیر کنند مثلاً و امور صوری گویند غایت از دوزخ
 و در معنی حاصل و الیقین **الکریه** **فوت عین کار باطله**

میزان است متعلی جانیست مندم افاده از برای استقام بر فاعل مضارع
 بنابرینا که پیش بدست از جمله و طهرت بعد از صید منقول نزل و بعد
 بعد بیست و نه سال بعد و سری چشم و اعظم صدر بنا فیضی ذکر کرد و اعظم
 بجل از حصار و در زید و نانی ان تلهما بصیحة ستر بقدر بر وفق مقدم
 ماه که اعدا است از دست جز فاعل و ان و حیثه منقول و افاضت و
 بکفایت از آن پانی و من قلیل و شرب طبعه بالتمام از منقول قول و شرب
 بتیسر صورت اعظام و از لطافت خطابی که در انتیاج این مسلک اعظام
 تجیل توافق علی قاری و دشمن حتم است و بیارت فلت که تربیت از
 بران چنانکه شش و تحفیت و بیارت فلت که تربیت یا فخر بران
 چنانکه مستقام و تحفیت از شش کل میان هر فصل و هر از شش و ثواب
 با آنکه شدت تا بر منکام اکرام و احصاء و ایلام و انتقام در انضام
 کال افاده و سوتیات ان بیارت در قرآن حکم از و عده با ایند و
 بریم چون سلام تو لا من رب و قبل هم و فدا و ذی انک است
 الفیض الکرم و الحی فیض از برای قوی و شاید بر که از تمام یک کس کجایی که و
 اینم در این یک ثواب بالتمام آن کار حاصل آید بی نقصان در ابرو عالمی که ام
 و دشمن چشم در عاجل و سیند دوی در آجل برای توینش اشغال بنمایان
 کار مقصود قرآن که حاصل **الحولی** آنکه دشمنی است با آن ایست چشم خرا
 و شانه چنان شد بر آفت آن می کشم بر و اگر البته البته بنده دوی یا فخر
 برسد و تربیت حضرت از و یا فخر از و فصل آفت است سبب است

دران دین ستوار و نه جنگ و اطف کدار که اگر حوائی آزاد برای خوف
 بر کفری تشنه و نه فزون شای که کسب و دوزخ از زلال برکت و افعال
 آیت که حک و بیانیت هر عیب و طایم افاده نسبت با فایز ان بدست
 انراط در مسلک اهل اهد و حاجت و الحی از ایراد و درین میان آیت
 لطافت و حکمت بی جلد و بعد از سبب است اسامی انب و سبب است
 حال آیت که سبب فزون علوم افاده که هر چه در سبب آیت الله صوره فی مطابق
 در و نه چون صورت سلمات و علم و سبب حیات تا بیانیت از خبر و
 و نه است است و دران قلوب اندام سبب علم و انضام و سبب اخلاص و شرف جان
 بر و در روح اقوی و در شیم کسب زیا از کدورت دوی که در اتصال ذکر
من الشاة و یکناف و طایم
یا صلی الله علیه و آله
من الشاة و یکناف و طایم
یا صلی الله علیه و آله
 در من سرفست و حسن خاص و احصاء آیت الایمان من سبب
 شد و و جو با مع و چه است و احصاء از ان طایم هم انک و خاکش
 و مثال آنرا گویند و اهد با حق الصراط الطریق در میزان که اسم است و در
 و در اصل میزان و او از سکن و کس با قبل باشد و سبب که سبب ال و شش
 صید و سبب است السلا العدل و ایضا الحق و الشیب بالعدل و در صحاح
 احادیث بر و آیات شش و در و یا فخر که در روز قیامت جمعی که و کار
 بعد از بکات و در سبب که از دوش زوی از سبب سبب و یا فخر
 بر و از برای شش و آیت دوی ایسان سیند که و در غایت شش

از مسجد اقصی که ابتدا عروج بمسکوت بوده و در دیافنه که بجای هر کس
 بآید من غیره اندک پس این خانه است یعنی صفای جبر و انقضای غلطه
 ثم عرج بنا الى السکاه و اذا ذهبت وراى برقع احد من نفس بران می افتد
 که عروج بصورتی خاص بعد از عروج بنظر است اصل که در موده اول با علی الله
 صفای برزی اذان خبر داده انسانی افتاده و در جرج بنظر است که در جرج
 وجه انیت است و در سبیل تحقیق من لم یذق لم یعرف و در سبیل تحقیق
 انکم اعلمون و بنظر می طایفه دله که چنانست مرتبه مرتبه چه کند
 که کاکه گشت که کو ساجه چینی در فرغی بر جرجی آنچه از عوارض و قیده حاجیه
 در بر و به طاری هر یک شده با تمام باز میگردارد و چنانچه در سامه یاد
 با صوره از لواحق صفای یار فی صفای بصورتی بری از مواد و چنانچه از اسد
 از ان صورت است نیز اصلاح جسته بر توجیه اصل و جمع می نماید بدل شاکی
 اکثر در عالم کبرایا که در مطلق کان الله و لم یکن معشیه و محاط علم عالم
 بوده و قبلی از ظهور با سوره اعلم علی بر لوح محفوفه شکسته و بعد از حقیقت
 صفای و صفای ملکوتی و صفای تحقیقات علی عینی ظاهر گشته بر توجیه
 بر سر که بر توجیه که بری را نشان می افتد و تا که از مرتبه است آن هم
 ادبیت باید عود که از ماضیات کلمات نام است الکی نموده که در انسانی
 در معرفت و الیقین چاهه افینا نموده شمس بنیاد است در تانی از انیت
 و محقق طائی و در تانی جانی و در ماضی طائی و در ماضی طائی و در ماضی طائی
 نظری و در جرج تمام بنظر است اصل که در تانی که در تانی که در تانی که در تانی

و

تحقیق ملکوتی بود و در تانی بنظر است سابق بر کل مستوره باشد بر تانی
 و رب که و کدی را در ان مساحت اصلا صورت نه بنده و تری و مختار
 جبر و انقضای از تنبیه مستند را بر سر کلمه می و سوره السجده و السجده
 مکتوبی کتاب فوسیر اودانی که در اول سوره تا و السجده که صدر است بنسب
 و محقق بنسب علیه رفعت تزلزل انحضرت که با بنظر من الی الی الی
 الا و جی بر جی که ما بنظر بر علی الله علیه و علی الله و علی الله و علی الله
 یعنی در ملک مرتب و لا تینی رسل و قوع یافته اشارت آتی و است
 و لیه استنسر در فرجه با وجود و در اولت من جاده سفوب تروت
 بر سبیل حکایت که مانع من اراده و رفعت و فی الحقیقه حصول با حق اعلی برین
 تمام و در سبیل اول را که در تانی خطاب لولاک لما خلقت الاطاک بوده
 مستور نیست چه بر یک از ماضیات شخصی افراد و انسانی خاص خواهد
 بوده و حقیقت صادر تحقیق صلوح قبول فضیلت است از بد التوئی اولاد
 و در سبیل من الخلق و الخلق ایچین بر و حق است فیما و آدم بر الماده
 الطبیعه و طائی ان حال واقع شده و کوه سمیت بعد از سری سرای نام تانی
 بنسب الی طالب بوده با صحت و اما است جاز طریق کسبیت و در استیج
 سالی از انشا سلسله سالیات عقلی است که جبر انکاه و در سبیل
 در سبیل که در تانی و در سبیل طایفه از جبر و لوح اعاده که کلمات تکرار
 معین و در سبیل و آن طریق و لالت نظام و رب بر تانی و در سبیل
 و من تانی و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل
 و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل

تأثیر و اثر بسیار در افراد متکثره شده و حقیقت غایت عروج و
 ترقی محسوسه که رجوع او بود به طریقت اصیل و تکمیل از راه کمال
 گامیابی آن رفقه و حصول آن تسبیح احدی تواند بود بعد از تائید
 حقیقتش شایسته هر آن فردیکانه که نظارت مایه نفسی و تجلیست بوده
 و تسبیح گوهر برده تا غلبه او ازین برینست که در یوم تالی استیلا
 آدم و مرده و تحت لوا آنحضرت سهو و غلبه غایت عروج
 با کمال قدرت و توانایی ارادت ازلی بر طبق حکمت علم بزیلی
 جویان می باید در حجت بر توالی از راه من بیان او صانع
 علویت و احوالی سبکات نوع ارباب طاعت و سر یکدست
 سحر سادگی و الیک از ایند بسیار آسانی و رحمت عظیم بواسطه
 او مزید احتضار این است جایزه سابقا حواله محفل پیاپی و توفیق بعد
 عتیق نامه که بعضی برین منسی از تزیینت یکی از ان اسباب ملکوت بیان
 و در جایز است طایب ساین فضل و تسبیح بود و ازین منسی در حق
 تالی در ان مراسته در هر آسمان با پیوسته است گفت باید چه صواب
 قائمی استناده است بر استجابات التعم از ان الاستیاد که می علم برویت
 او است و منویش را هم منو است بعینه جمع بجای بلام استغناء و بهر اینه
 در عبود از هر آسمان بر خواصی است و انان حسب الاسکان اطلاق
 افتاده باشد و از جمیع بر الیاطن و الطاهر که دفع الشبه علیه با آنک
 صورتش را از ان و سکن مقیم رفقه فی الحقیقه از حیطه حکم زمان و مکان

بر روی بوده و لهذا سوره بسی احوال که در نشاء افروزی خواهد بود و عتیق
 با اینها سابق در ان شب اتفاق افتاده که آنچه ظاهرش عروج صریح
 بوده با طبعش قرب تزیینت بر ان از اسرار الکلی است و نسبت
 علم شامل از انال باید پیوسته در یک آن حاضر و چون حقیقت صحت
 سراج تسبیح جمیع خاص کالی است و از کبریه مذکور است و شانه شد که
 خاتمه و کبریا و رسول اعتقاد و او بوده عروج آنحضرت در طایع
 کمال تزیینت عبادت و از سخن حدیث صحیح مثلی و مثل الایثار
 قبل الایثار و نیز در ان و منوی انقضی انبار حاصل از این منی او
 در ان شب مجموع ۱۱ بوده سر یک تا منسی قرینه خدیش و در تزیین
 تقدیم هم در صلوة منوی که توجیه تزیینت حق جل و علا بعد از
 اعراض کفنی از بهر و طهارت نام از شرک جلی و خفی که حدیث دیگر
 واحد از صورت است و هم در صلوة صورتی که انقصد ان بوی
 و نام عبادات عبادات برانی او را علیه علیه الصلوة والسلام بر روی
 و سبب ذکر یا و تزیینت صورت ابتداء او بوده باشد و تالی از ان است
 و در ان فاسبت نماز اسراج از جنس جمع بر الطاهر و الباطل و دیگر
 و دیگر بود که توالی از ان بجای اوس ازین در خورشید و افق از
 اسرار خلوت بر کشید و نماند خاتمه تزیینت السواء تسبیح و سبب
 از ان و خصوصیت عروج که عده از بعضی از عبادات بر ان تزیینت
 بعد از ان و چنانکه که عادت از عتود عتوی سوری و فی ذلک من

من الاسرار ما لا يتجلى عليه انظار ذوي الاكثار ودر اصل دوم حلال اشاراتی
 این رفته و در حکم بیسی میزاید و ما التوفیق الی الله سبحانه **الکتاب**
 و به تائید ضعیف از کبر سناد را اعتبار مضاعف از است با آنکه میگویند
 است فاعلم و مضاعف آگهی شولی از ادراک از ترفیع استغراقی
 سنادی می شود و بیا که جابجایی است و بخود عالم بر سر در پست ساجد
 پس موجب تقدیم و تزیینه تالیی حال در حصول توفیق و تحریف بصیرت
 و الی بر تفتحه و تدریج و قریع یافته طایفه قطع مسافت را و با دو هم
 به معنی و جبهه و در فی تو یک موصوف با بعد و جاد و مجرور و بل
 از بهر دو وجه این اقتضا و مضاجت که طایفه استند می نمایند مستحق که **بیشتر**
القول گفته شد و گشتند تراجم این آیه تزلزلت که باقی در هیچ مکتب
 و ششانی که عذوم را سزاوار افتد بر حد متعارف و حال که توفیق سگامی
 انسان مستحق که از با این در که در وی سواران و مایه آن است که
 و آن تو در بیان این صاحب سبب سروری و برتری چه حکم اصل متقدم
 الاصل بر سر بیله از نوع از تخمین قائم بر مری که با کوفی مؤدی شده و تا
 قایم است و ترقی حصول برست که از صفات مترتبه و مثل لایق با این
 قبل ستمخط است و تحیل مجله جلالت لا حقان یعنی کفر خرافه از جهت
 ناس و اندک علی که که عدا و برافق جزو یکا فی مزید و چون انداختی
 کال تزدست این و عدم مسامحت و کوی بیسی در تفریح و کون و در و از سنا
 بکر سراج جامع برن الظاهر و الباطن جانی خودی شده که طایفه از این مختلف است

شتری ماناید با اسان نظره ان استنباط مستفود و از ان پس
 تزان برای کتاب تحملی ممکن میسوی بر آنچه و قوش و دلات میجو شونت برست
جمله الامر بجمع شأوا المالی **منا قدر فی امری** **الکتاب**
حقیقت کل سراج **الایمان** **الکتاب** **فروغ** **الایمان** **الکتاب**
المقدسات ان زده اشایی از پیش شدن از سوزم و فی الاسرار
 شاد و او بهر بید اش شود شاد و سبقته الاستبان بر یکدیگر میسوی
 و میسند قال فی الی استبنا اباب الله نور و یک آدم از اول
 اسم سگاست از توفیق و ستم صحن مرتفع الحقیقت ضد الریح از دم مضاعف
 ابر الایده مضاعف من الایده و الاضاحه الاله المکافاة و الله خولده
 و تفسیر ز ابروت غایت طلب اقبال اخذ است که غرض از خطاب
 درانی نیست با کسی توفیق و مدد فرا کردن او می باشد و در واقع اول
 مرتبتی که از حضرت موی عرقه علا میسید برسد خطای علمی است و میسیر
 بتول کنی که حاضر شدن مخاطب و انشاء و در این سخن و در این
 می باید و حد اذ الانشایات من اطلال لمحض علی المثال و چون
 خطای و مخاطب حقیقت قائم نبوده صلی الله علیه و علی آله و سلم مستفود
 اشاد و در مرتبه نخست که معلوقی دیگر نبوده و نظیر این تفرقه در سطر خطا
 علم است که مراد از وعده الرض جان منسب باید که آن و وضع
 از و بهر اراده سوا سوز بخلاف ساجد مسامحت که حقیقت از

می

تعالی بشتد رسد لا در سیرت و بهشت بار سال پیا در سیرت
 کناه را بصورت غنی قیاس کرده اند و چند خفا ملاحظه نماید
 بر اثر صبر و اعتراف و توبه و التماس و التماس و التماس و التماس
 اهل و از عقل که سستی او عدم علامتست بیالای عقل لا علم بهاء لا اثر
 عار و ده اینه عقل لا سستی علیها و بر عقل لا سستی لا بود هم انشاف
 نقیضت اراده و در خود هم جمعیت با الکس عقل صفتی قائل بود و یا فری
 آت عقل صفت قیاسی او بود و این قیاس مناسب سیاق و قیاس و کلام
 مداهنه چنین است این از قاعده و قیاس و سیرت او و علم که سستی
الکلی نکته عقلی این است از دو وجه بر عقل سابق مستند و سیرت
 و چون وجه مستند بیان حقیقت شمار الیه است باعث را سستی که
 منافات الیه می میرفت بتو بیت حمدی ای اعداء الذین خدمت القضا
 بر باطل و کینه عال از انبیا و من پیا **حاجی** نکته بر بیان
 و علم و عشق و این را آواز و کشتن و این قیاس را بکلی مجر و از ی که
 مانده و بکر از انجی خبری جز را از کوه سستی که این جبر از حیوان اند
 سستی بر عقل است که کاه خوف و سستی که در ریخت پاید و
 برید توئی که بر رخ و صدمه قیام نماید و چون جهاد و جهاد قیام
 بان نفس من کفایت است و پان آن بیاض قیاسی سستی و سستی
 مداهنه شده می عاقلست که سستی سستی که
حاجی نکته عقلی این است از دو وجه بر عقل سابق مستند و سیرت

الذین

الذین و التماس کاه از اکردن از جهاد هم الا و ک
 الی و ک کردن و از سستی که اسم مکان اراده و رفته پیش و زکات و ک
 سستی سستی است از دو وجه قیاسی از انبیا و ک
 از ان سستی و بعد از ضم سستی با آن قیاس و سستی از ریح
 و قیاس سستی سستی تمام دارد و ضم سستی که سستی بر بالای آن سستی از
 بر سستی سستی تا پیا لایه سستی و چون او اب را عادت بود و ک
 قیاس کرده بود و سستی در کب بر سستی سستی می نماید و
 بر عقلی قیاس کرده و عقلی سستی آن شرح پذیرفته شول می شود و تا
 آخو سستی که کاه و علم با این و کشتن قیاسی که از انجی که سستی
 می سستی علی و ضم سستی که سستی است از انبیا و ک
 و ضم سستی سستی از دو وجه **الکلی** مانده از انبیا و ک
 و با و تحقیقش آنکه در واقع حادث را سبب عدم سبب
 و سستی از انبیا و کشتن سستی که خلاف وجودش که بعد از سستی
 بر و بر و سبب سستی از انبیا و کشتن سستی که از انبیا و ک
 و سستی بر ان مانده است از انبیا و کشتن سستی که از انبیا و ک
 در سستی سستی و چون اجاز از انبیا و کشتن سستی که از انبیا و ک
 سستی از انبیا و کشتن سستی که از انبیا و کشتن سستی که از انبیا و ک
 و سستی از انبیا و کشتن سستی که از انبیا و کشتن سستی که از انبیا و ک
 اتم واضح است علم کشته اند بر رای سستی از انبیا و کشتن سستی که از انبیا و ک

شما که سلاح بالک بالحصین و اللوالی و موافق حدود سالت
 حصول واقع شده و نکته از وجه ربط استناد و لم سیاحت آن
 و الور و تیار تیار اعراض و تنه ای حال از غافل تیره میسر و خور
 مال امنی بی شیب و خن و راست و خطاب و رایک عالم و
 صدر بنا صیر و اصول ثان که در لکال سیاه کلام است مقدم
 اول و بین ظهور لکل حال از اسرار که مستخرج از جنوس من سلفی باشد
 و کما فی تعلیلی است **مسئله** این که آن دلاران یا اشیه
 جهاد چون که سر شیب و شکار فین و فین بر لاد که بود این را سیاه
 آسانی که تیره جیخت و از همان دور دست کل که از غارش جوشست
 و شش را بسیار شاد میگرد و از کم که در غنی است همان در آن تیره
 حالی که نکته در شادی و در صانع و فوهم فوهم لغت و جود و زی و کیم
 در جین و ووب یی باسد بوی تو طبع را یک فایده این را همی کار
 تر که شکسته بنشته و خلافت بر نیامی کل سلاح پنهان در کس
 لغت و باس که پا که ایسان بر شیبهای پنهان بابت در شیبها
 بود و در تکی و ثبات از غایت کار وانی و قلب بر فزاد و در حکم
 کاسی در سبقت استوار و محمل مغزی هوا پاست آنکه و فز جرات و شوق
 قلب بجهان و کما به پیشی بوده که با ما رسیدند بر ایشان خوش و با
 و را و نیکی که موافق از لکالفت شنوان شاخص یکی بود یکی بودی
 و ما را لا میانه امری که بران انجامد و بعد خالق و هم الصادق
 تزیینت یا به و چون یا را میانه و غزاة از غزاة بزرگ و صاف یک جا

من

منفی استوار نیست حال و یکو جایت شنوان هم با به اپرست که
عالم **مسئله** این که آن دلاران یا اشیه
مسئله این که آن دلاران یا اشیه
 الطیران و الطیر و زده بر بدن و ششها و از دهم ایسان
 ویر شدن از نیم و الباس العذاب و الباس الشدة فی الحسب الرزق
 بالحوکیم تر میزند از جهاد هم الرزق و الثرمان جدا کردن از اول و بنا
 تقییل چنان از رای کیم است و فوهم فوهم لغت و تیره نیست با فوهم
 و از از اعدا جهانک یکی از شراح اصحاب از ان نموده و سوز و نموده
 بکیم و ما در یک بظلام فطیبه که در جستن ظلام بصیبه جهان کیم
 افراد عید است و عدم علم نیست با کل واحد از ایشان و از بی نکل
 خلاف مسموم است و در تیره فوهم فوهم لغت و تیره نیست با فوهم
 یافته بهر شیب فوهم سکون فوهم سکون فوهم سکون فوهم سکون
 و در دهانه و فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم
 کرده شنوان گوید و جیش ششم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم
مسئله این که آن دلاران یا اشیه
 لای التبرع در دگر غزاة استوار باعث بود و محل رفت ناشی از
 بحث تا از ضم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم
 در فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم
 فی فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم
 یافته دهنه الین فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم فوهم

آنحضرت که توفیق برایشام اعدا برکت اوده استقامت اذود و توفیق
از دشمنان سپاه و دین را که شکسته و پاره یار و از برای حسن خاند
ذکرها و بشال از قبیل محرمات و اطاعت امور نیست باجمود جان
نواذ بود احتشام یافته مشتمل بر تصور بر حال نبی و امت و
ملت جامع اینها که هیچ نیست پس الاضیق است که

اصل آیه شریفه **کَلَامٌ عَلَىٰ نَفْسٍ** **وَأَنشأ فیها**

المفردات الإحلال فرد ذی آوردن پسند جایگاه حکم قیال جز
حرف و بر توافیق که برای امان از بلا و آفات باین توکل نمایند
اطلاق روزه نیست شریف بجای آن و اینجاست که **وَأَنشأ فیها**
والتیست بر من موقت بعد از من است موقوف علی و اتع شده
که مع الایضال حالت از فاعل ایضا که کالیست از این اصل که
در بعضی از سابق کال انشاست و انشائی مضمونش بر مشاکبت احکام
مذکوره و حقیقت آن درین تصویر و تخیل مساعد و موافق و نایز
سابق می نماید و قافیه اندراج یافته چنانچه معنی ملت کز مودی
است با آنکه عدم غلظت خافق با وجود عدوت بخاورد از حد وصول
کثرت حده و عدد برین امت موقوف نموده از برای برکت ملت
که در محل اندک کافری علی المومنین سبک و جفا نمودار است و امر از
منصف و منج و مسایب عام که دیگر اسم را آورده و صحاح احادیث

برخ شیخ از بیان بشارت داده هم از آن اعاده و در تخیله
واضح ملت بیشتر آمده با اولاد و در پیش که حصص حصیر است
ایا بی است با شکر کنی یا است در امور مذکور که کل از رسول الله
آیند بعد جامه و احوالهم و انفسهم با وجود غرق عظیم ساد و ساد و ساد
آنحضرت در آن و تبیین و احتیاج و کلمان و انشائی و این بحال اشیا
و اشیا مستند از کرم و تقدیر و رسول من تقسم عزیز علیه ما عظم و
علیکم بالترتیب و وقت و بعد و تشبیه ضمنی است یا اشیا شریک و
و تب و احتشامی هم باینکه کاتب محض بیان از راه و و حیات
مطلقا مستثنی است و اقرب از نیست و کلام بالدر تصور نیست و الله
اعلم بما فی الامور **مصلح النبی** کتب روزه آورده حضرت
علی علیه و علی که و سلم است اجابة خود را در پناه کلام منع ملت
در پیش مجتهد و آنرا با بجهت ریش در پیشه و چون درین عقیده
جیده بر اسطر تصور می که بکار باز نموده شد مسک عد سوات
بارات و مویات آن از و لایل و بار است اختیار افشاء و اطراف
ششوار میدان یا است در انتهای آن مسک نیز گایینی عاورد
براده با شکر کثرت آثار آن از الزام و انعام مساعدان و کلمان و
حده و تصور و انظمار بر اینجاست از عین توفیق تفسیر بر بزرگ گناه
و طوار که در یک کلام تفسیری جامع وافی و غیره مسک بران نموده که
فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ إِذَا سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُمْ **فَقَالَ لَا أَعْلَمُ**

صرف تمام حقیقت متعلق به اینست که شوق در دو در هر حال عرض است
 و تکرار فی مذهب بجهل عین در هر یک با استقلال **حاصل الهی** است
 برای زبان کاری حاصل حاضر که محض است حصول زبان و مقادیر
 نفس در معالمانش که بخنده است وین بدینا و صرف مکره حیات
 فانی و احوال که آتش را در اقامت مواجبه شریع و امثال اولی و
 بنام آن و شروع در آن معالجه بخنده و حال آنکه هرگز بر نرفته
 آفت را و نه از و ز و سعادت عظیمه اخروی که حصولش از و
 و کردار او بود بدینا و میل تمام قلیل حسیب آن می خواهد شد و
 هر دو را آنکه اطلاق حقیقت عین مقادیر فانی و آن که در
 در معالجه عالی و مایه درین جهان و آن جهان اعلا ذال الله و سبح
 عباد و عن ذلک و چون از امور که عادت شرابا بر او آن
 در او است که تمام جادوست و کونام خویش است و دعای آن
 هم در فزونی که آن عرض بالعرض و فزونی یافته و مقصد اصلی
 اشتیاق خویش که در واسطه شوق و خدمت از بندید و وعده و کارها
 الی الله و فی سبیل الله و استیلا بر جایی که از و عدل و تقوا
 من رخصه الله ان الله یغفر الذنوب حسنا کما کان انتم کان
 شتاعی لا یل الیکبار من امتی را علی الله علیه و علی اکرام حاصل است
 بالاشتیاق نیست خاص مانی و شاکر فی آخرت با خصوصیتی دیگر
 که بی بخار و محبتشان آن مظهر است همانا و می توانی معنی این

از آنکه بیم نیست تا وی بنا را الی الله می رسد و بعد از آنکه
 کرامت لایحه صلی الله علیه و سلم و المستحق صبح ذلک الزیدان تا آن
بالات و کماله و شوق **من الشیء لا یصل الی الله**
لایزال و یقینه **عند الله و یقینه** **عند الله**
الزفات **الایمان** **آدن** **از و دم** **و یقال** **حقیقت** **جمله این**
 فی الاستسکان فی الایمان اذ افضله و از عهد که بمانی مستند استعمال
 رفته بهر مقدار است که بیانت اراده رفته و از معانی عهد و
 که بنهار مترجم شده و فم جمیع او الوفا بهمان نگاه داشت از فی
 تمام و بسیار شدن برده از و دم **المرکب** **جون** **در ل ادواته**
 شرط علامه امر است یا امری که البته با او باشد تفسیر از و
 و حسیب نام که قطع و فایده مقصود از یکی حسیب و نذر که خیران
 و مفرات متوقف از دیگری که بصورت خیریه الشیء فی شیء و
 در محاورات و خطایات است چنانکه اگر اسالیب از جمله که باریست
 محصل فزونی عات محمد الله تعالی میارست اگر در عهد حاکم سابق
 علی در مالک بود ضعیف و استی در تعویذ و مالک بود اگر غلام کس نامدار
 و در باریست نهاد افاده و مردم از از نیست و شرط یا چنان از ان
 اسلبت و فایده فایده از ایضا نیز نیست خبر و تدارک جوابت
 در عاقله کشیده را در بعضی شرطیه متغیر را و کلام است و و نایب در و
 چنانکه ایضا نیست چنان که عدم شرک از شیء بعد از و مستند است و در

بیت عالی با عاونه ما فایده این ربط را با جودنا بر سنونان دان
 حیثیت این اختر ششم بر اسم که در سنون بنویسید است و باعث بر تقدیم
 و نور استیاج عقل آن و جاد و جسد و رنگه اول استیاجی مستدر عام و شسته
 صفت بنسول اول افاضل چون ستم به بت مکرر نده و منول اینغ
 مجاز باخبار لقا و مان اعتبار منی ارجح الوجود ذوالحال السیه بطریق
 استقام **مسئله** اولی آنکه اگر کتب کثیری و از من جود صده و زیاده
 خاک کینست عمد و جان من از دست بیایان و ایتنا و داو جان از میم جان و
 جان کشته و کشته از حضرت بنی صلی الله علیه و علی که سلم و نه و سیله
 من در و ابستر آب حضرت سستی بنده و نه و اشطاع یا قریب به سستی که حالت
 مراد بر ناری عظیم و پناه کاجی الی شمس ویم از انحضرت پاک نام من
 بخدا شایق افاده و حال آنکه آن حضرت نگاه دارند تا نزار هیچ غلطی
 است چنانچه از دفا نمایند و نیز بر عیدی که فرموده و از کتب را بنامه انکشی
 ستاد است نسبت به که باشد اللهم صل رسول الله و علی آله و جسد و جسد
 تنلی خاطر محمدرک و سیه که جسد سزاوار و اطهار و محبت و استیجار آن بارگاه
 که بیزار کم مستل الی داصلی الله علیه و علی که سلم جاده کارزار و بارگاه
 نشانی خذ و بر توفیق تمام نیل امل و مرام مشرف ساختن یعنی جود و نام
 مراد هم در کم هیچ نباید و از انکه ابرار من صانی را پیش آید و او را نده
خلاصه اولی آنکه اگر کتب کثیری و از من جود صده و زیاده
 خاک کینست عمد و جان من از دست بیایان و ایتنا و داو جان از میم جان و

الهی

از نظر سواد که تفسیر شدن باز کنش و دمان از کنش و کنش
 می توان اراده آخرت و احوال بعد از موت متعارف است الاخذ فاکرمش
 یقین باین که و بنده و اخذ یک کتبی مشهور است از معارف و فزاید و کجا
 اطلاق فعلی که بین اصفین از من است بر عطا و احسانی که نذر یا معنی
 هر روزی بود که شوی از او سرده و از اول و از معانی الی کبر سزا و نشیله
 پسات از اقل بلبرین و سوا فادان و ریحی از جهاد و الاسلام الزاده
 و الزلزل و نه کتت قدم کتبی مشهور از حد در خطا و افشاد و درشت
 و بلا حاشا که حاشا که یک سیم استحال روزه و مراد تیز و تیز بود و نه
 آنچه در حوز و سزاوار نیستند و خولن و الی مان الی و نری کردن از دهم
 و احد مکرم که مکرمه سستی شوده که تنوع آن فایض کرده از زمین و از جوی
 و اگر بدین آن نامم الاحترام و ت و استی و از آنچه نده که آن سوده سینه
 افه اطلاق و خصوصیت را اراک انک اتم و اوقوی تاثیرات مطلقا که در
 جود از قدرت که مخرج جل و علا مکی است ایجاد است و در کلام بجز
 نظام قرآنی فیصل آن نسبت با جمع موجودات متعارفات قولی که بجز
 شده و در جزیان منی بزرگرت و توفیق که توفیق آن ده اصل است و در
 نیز لسانی بخصیص و در حد و جل یک کلمات مستفاده و ولات رایت
 و ساینه فیضی تیز رشت تاثیر قول و استعمال آن برای مبالغه در حد
 و وعید **کتاب** آخذ ارا از شدت حوض مصون من منسول و منسول
 افاده یا که چون وجه احصایش پیدا شغیف است و شایسته

المزادات حرکت در کشش از اول نیل تا ثانی البقی الزمرب و المیزان
 در پیش شدن و خاک آلود شدن از جهادیم و یا تصور با مان و اگر چه
 گوییم از دانه میدارد و با ثبات بر من و بر و یا بین الکرم جمع الکره
 باشد و اگر چه **المزید** دارد عاطفه است عطف معنویت
 بر معنویت سابق نظیر عطف قدس بر قدس حال زلفی و در آن عطف
 غرض و معرفت بریت و صریح آبی متناهی بر سبیل تحمل تحمل با کمال
 و ترقیات در بیت جینی **مامل المزود** الکرم که حرکت نخواهد
 شد و در گذرد و اگر چه حصول مراد که از حضرت مدوح صلی الله علیه
 و آله سلم حاصل شود از دست که در بین و نام او بود بدستی که باران
 می رود یا نه شکوفه دارا در پیشها و در آید درین عبارت لایق بسی
 لطافت و دقایق انداج یافته که نه که سبب نظر خدا ایجا جود
 نیست و عظم آشنایی که از آب بوجه شکر شکر است بیکت
 خدایت تحقیق ازان که حصولش از محنت و در اشتیاق با و فائز
 محال از آب باران بر تنیاید تا با و در شکر طریقت و ذکر اتم
 اشارت باینت و حضرت شکوه که در حال دل و دیده از
 از کت و بویین مخلوط بر و در مال نزاع شکر میوه شیشش الوضوح
 خالی از لطیف نیست چنانکه بتیید از شخص بید که اتم حصول منتظره
 است که در دست بود و الله اعلم و چون در بیت شکر که در

هجری

مقد بود معنی مجرب که از ان بتا و در تمام حصول احوال و اسباب دینی
 رسیده شود و جایزه مدایح بیشتر از ان قیل بسیار باشد
 بر است ذمت عمت را نخواستی از ان دست که
و لو اورد الله الدنيا بغيرها و من علم الله علمه على الله
المزادات الارادة خواست الطفت میوه و انوار یاد کردن انا
 و دم و برین مرعبات و میوه بر نمره الدنيا معبر شده و قسیر از
 اعتقاد بطلت مناسب افتد و زیاده اللفظ لزیاده المعنی و در غیر
 با طاییت لفظ از سه اسم یکی از شترای کلمات که در عهد خوش
 و در تنق و تقدیم سلم نرود از اماره التمس و در پیرس علی حکیم
 و آید و پیل و در غیر متناهی بکثرت پدرش و حالش و خواهرش که
 پیرش کعب و صحن و جوانه شان خشا و نیز کشش معترس کعب
 شاعر بوده اند و بهضافت و بلاغت معروف و حکایت مدح و پیر
 و جایزه های مدحش هم می شان که پیشای قسله عطفان بوده و
 حدود از این در سالف از همه آشنای عظیم است و در بطون
 دفاتر ماده الاثنا و شاکر **الکریم** دارد عاطف بیت است
 بولت و زینة الدیاء خالی از نوع اقتباسی نیست و انرا قنطرت
 یا قنطرت واقع در بعضی نسخ بید که فاعل سیف الحیثه مضایف الیه
 اوست و انجا هستی موعی است بکثرت جایزه و تقش حصول خواجه
 سابقا ایابی این رفته و مدحی با برسی در حدودی **مامل المزود** الکرم

درخواست اسم این خدمت و استغفار و عزایات و میزبانان
است و فرا گرفته شده دست زبیر بلاغت شمار بوسیله دست
کودکی و شکستی بر مقدم قید علفان هم برسان و جوید
و صودت عایت آثار صادق و می کرد علیه علی آقا الهیاء شریک
اصوات و کرامت الحیات طاک احوال صامت است بعد از طوطی
از شوائب غرض وینه و نیزه اعراس کلانی غیر لوده روی و تیره
بشماره دین عواطف و دواجم انحضرت آورده که
این کرم خلقی صلی الله علیه و آله و سلم
و این حقیر را خداوند تعالی
فرمود است و این ذنبا که فرض میکنی یا بخیزی یا بجای اراک
و از عادت که معنی او بریده آمده است بعد از آنکه بنوده باشد
امور عظیم از شداید و بیایات اراده نماید و العزم القیم العیق
و بالتح و اکثر تنگ شدن از دوام الحیاة القد و التکرر العجل و
شدن و اسم باصطلاح اهل محبت عبارتست از ذنبا که با اعتبار انصاف
بر حسن مخصوص و اسم متعارف و ال بران مثلاً است مستقیم
و بیایات را اسمی از اسمهای حسینی شارب و نظایر آن بر آن آمده و
مانند قول آنجا اسم با سیمین عرفت که در تواتر بود و یا برین
مراد از تکیه کردم باسم منظر ظهور آثار شام باشد از ذنبا که موصوف
کردم بر این دست که در کتب علی غفر الله له از اجزاء محبوب مستند

که در صورت منظر که با و در جزا از بعضی بنابر آنکه کشتن از آن و
بعد از آن سواد آن قمر صوره باشد و نزدیک احاطه با او منظر المسلمین
من حیثه و محطه سواد الدارین **مکتوب** چون از طوطی رفت و
بعد از آن حضرت بعد از دست علی علیه السلام و نیز از نظرات در
جواب اعراس متابع استخار و خطاب غالی بنوده و مستند است و
علی تقییل از کرم مقصود از کشتن و جفا من صفات علی مرتضی
بتقریف استخراق کمالی اسویا باشد و در آن هیچ بیافزاید که
واقع جلیل انحضرت و وساطت روزی که کنیز تو میستی برایشان
افزوده و گفت تیغی بی بر سر صودن کشتن من سواک افتاده
اظهار اضطراب و عدم کنت و احطار که مستدعی سرعت اجابت
و زخم عاقل تر از بود و برای اقتران عجز و اضطراب مستقیم
کمال قدرت و اقتدار سستاست من که همیشه فوج بیجا از آن خلقت
نیاید طایفه جا صید میان صحن و سر برین و قریح یافته و اعاده
نذا جیبته اجل و اعلی برین النسل و فاعلیه اذاته مشهور است
قرب از صافی قهر و عاود مست بران و از یاد حق یا کرم کلمن ستر
صحن من الذخار اذ از اضر و اعظم الحکم غوثی است شکر کرم
اذا احاطت با کرم که قندش همان وایت بیان باطن من الهی که کشته
سر زده با کرم را به تکیه کرد و اما الان مانع بر کرم
که بر این منحت محمل کشته از آن میده و ایراد لفظ اسم از جانب شام

نظیر و انشای آن نباشد آنچه از سنای او و مهارت منکر و مدح
 برین جو و حیثی را سخن دانسته از موافقت آنی که عقلی باشد از انشای
 فرضی نیز جمله خالی نمانده و چون تا می میرود سخن دیگر بود نیز
 در شکر از خلق تازه گشت آنجا چه در سخن استخوان ستانده چه در سخن
 بتداری برین زمین و نم سوخت اطلاق است بر مثل مع و صفت و صفت
 نسبت با هر صوب ده انداز و وسیع قابلیت ستانده در صفت
 بر این صفت است جو دلی هیچ بود صفت ایجا نیست که حاصل ششین
 مدح است صلی علیه و علی آله و سلم و با او بدید که قایل در صفت
 در عذراست و در صفت استخوانی بر سر مدح و ذم و کثرت قایل بر صفت
 محض که از اطلاق آن نماند و در صفت عکوف و محلا استانی که بکثرت
 در صفت جامع قیلت و چنان چنان که بیتی که یافته و کثرتی که در صفت
 مدح ایجا است بر تائید آن سخنان از ده اقصای زمین و آن بکثرت
 و از لطایف مدح در آن واسطه در ستودن و استاز نیز مایه است
 در و در و قیادت و از مدح آن معانی روشن کرده که سخن شایسته
 واقع واقع شده بی مبالغه **المرکز** و چون درین صفت افاده
 نایه حکم سلطنت و نیز تشبیه بانی آن بر بانی از او در صفت
 بنا بر سبب سخن تمام تعلیل و مدح و ذم و کثرتی که یافته
 و نیز در کتب اخراج منها فاکت بریم و در بدایه مدح و ذم و کثرت
 و کثرت من بعضی را در ایاز برای مزید استقام و صفت و خلق و چون

در مدح صحاح احادیث علی بن ابی طالب و استقامت و استقامت
 اقول یا خلق الله انکم مثالی الکت قال الکت قال الکت انکم مثالی
 کلان در او با کمال برین الکتان برین حسن که محل کثرت و صفت
 از کثرت مدح و صفت احوال و ادب و اطلاق بران از سنای او
 حقیقتی است چنانچه گشت شد بکثرت مدح و نظم و ذم و ازین معانی
 ظاهر کرده حسن صفت مدح و ذم بر او که بکثرت باین و در صفت
 جو دلی که در کتب بعضی از آثار آن بود بکثرت مدح و صفت علیه و سلم
 با نثر و ذم و ثبات و در کتب مدح و ذم و کثرت اطلاق لفظ بر صفت
 بود کثرت از صفت و احوال یک در صفت مدح و ذم و ایجا که از احوال
 صفت است بعد از صفت از است قلم بر صفت از صفت بانی صفت
 احوال است جو و صفت افاده اگر چه مدح جو و صفت مدح
 ایجا است برین است و آن را بکثرت مدح و ذم و صفت مدح و ذم
 در و در و ذم و ذم و در و در و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم
 مدح و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم
 محتاج است که بکثرت مدح و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم
 کثرت برین است که بکثرت مدح و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم
 و بعضی از کتب است و بعضی از کتب است و بعضی از کتب است و بعضی از کتب است
 که بکثرت مدح و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم
 از برای آنکه در کتب ایجا که کثرت مدح و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم و ذم

بخش کرده و هر کس بقدر کفایت رسد و بعد از رفع و شست حاصل از
 حقیقت عذاب و تنگی نفس از قلق و اضطراب محصور خاطر
 متوجه دعا شده و سر موده ابد این شک کار بست که
یا رب فاجعل رجائی غیر تنگی نفس **لک لک فاجعل رجائی غیر تنگی نفس**
و الفظ بیدار فی الدار فی الاله **صبر می کند عذرا که کمال بنده**
المزادات **الفعل کردن و کرد و اندون** سیرنی از عالی بجای آن
 سووم الانکاس باز کرده شدن حساب یعنی حجاب آنده جناحه از
 مزادات راجع مستند می شود الی آخر تمام شکاف و رخنه شدن
 لطف که از باب اولست و مستتر بر حق از حق تعالی نیست باینکه
 ایصال منافع و مصلحت از محضه دار که الفتن مشکب از او است
 محضه باز از حاره البصر شکسای کردن و بازداشتن از دوام **الکرب**
 چون خطاب ندانی که مراد از و طلب اقبال مخاطب می باشد و تپیش
 تا غافل نماند و وقوع آن از نهنگان سکام عرض حاجت نیست با عالم
 السراج و القابیر عظمت که بر یاده در قوت استغاثت و استعانت
 تواند بود و خواستش امری که حال منادی مستغنی آن بود یا رب درین
 سیاق مستر باشد طلب رحمت و یزید و رجا و لا یخلف ما لا طاقه لنا
 و در نظم کلام و صورت نیست و ادبش نکات از چند مرعی قاده نکته ایثار
 اسم رب در تمام دعا محتاج بیا این نیست استعانت و انصاف رفته
 یار سکون و ترک ذکرش و انکشاف حرکت لغو معذرت که از برای او است

و وال بر و مطابق واقع است که بقا و موسوم بر رب از اتصال تزیین
 رب است و نظر الی ذلک بعدم خود باقی خاکت مختل از صورت قدس
 شرم در سالک غامضه فرموده و بیان مختصر عیایه ادبست و حس طلب
 کما تجاکر تو باشی نشود یا شش غری و ایراد داد و الت بمسوت
 تمام بر اراده ارحمن مستند اند و اکما وقع التیبه علیه و سقوط فی حق
 تیسر مسقط علیه مندر افتاده و بنسبه جله و عایین منزه نش با منقولین
 موده الی بر کسی که او جوهر است و اصرح بمقصود و در عدول ازین باب فایده
 رعایت تعالی بپسار رجاء انرا یا اسعلا ظهور نیاید و رعایت اولی که
 بنده را از مالک حق فضل و رحمت باد و ب نزدیک از تو تم عدم
 کمست و ایمان خواستن از آن و اتم از این جامع متقابل است و استعانت
 بر و در جا و عدم یکس تیسر از ظرف مخبر و جله و عایین بلدی که لای
 که نیست با چیزی که نزدیک بود و فانی که یزید بخلاف عذ که در مطابق
 مشکلات استعانت و ذاکر دور باشد مویه لطایف مذکوره است
 چون عاده عاطفه و کمر را جل که الی الحق بیخبر سابق است در ترکیب و تقنی
 بعضی از آن و فایق و تقبیلش در میت تالی با طلقه دیگر مداخله عایینه که
 معصومش متخص طلب قیاس است و دفع خیر بر دو و در جبار و حج و سلسل
 با و که سایل بیدید میات خطاب مالک جل جلاله از انظار کس که مصفا
 خالص است از حج و آنچ است ادب را و در دیگر جبار و بر در تیسر از
 دنیا و آخرت و این سرف تبریک عذ می رفته با ظهور استعانت و قدس

از خانه که چنانچه از برای محبت زول احیاء تواند بود و ضعیف کرم
 البته کرم و چون در وقت چاره که آن یکس طرح واضطراب توان نمود
 محبت جلال سر و صفا داده بخت نه صدور آن که نیکو است و می است
 بتفیل و تحسیر و عامل درستی شرط عند الاکثرین و جفا عند الاقلین و طریقه
 سفر به الحلقه است و صبر و صبری از آنکه بجز و خاندن و صبرانی که از جایی
 ترساک یا در سر شدت که می گویند و دستوران و در زمان و او آن که در
 کند و راستی در کلام بیژنی اشغال لفظ بر گفته از امارات صدق فیت و کمال
 اخلاص قابل تواند بود چنانکه سید منکوره و قنایه و مشهور و **مایل**
البحر انکسای خداوند که در هر دو کار من بفرماید رس و او یکسان باشد
 غیره از کرم و محنت ساز جانی محبت بی تغییر و بکوهان کان مرا که در
 صاب که تمام غیر شکاف و در خنثیافته تا پیش و قنایه باید و طفت و نایمان
 نیز و میات از غیر نیست باینده و در سر خانه که محنت کرم از برای بدکار
 آمده ساخته و با ایشان پرداخته جو بدستی که آن بنده بجان را اندک
 یکسای که محبت هر وقت که می خواهد آن سبک نیاید امری ترساک و نایمان
 می شود از آن می گویند و تلاشی میگرد و بعد از و عارف و غیره اشغال
 فرموده اند استسک فقیه و حیدر و احسن نظم مشمول بر کات
 مدوات و از این است حضرت مدوح صلی الله علیه و سلم ساخته که
وَأَذِّنْ لِلْحَجِّ لِلَّهِ حَتَّى تَمُوتَ **عَلَى الْيَقِينِ شَهْلًا وَمُنْجِبًا**
وَأَذِّنْ لِلْحَجِّ لِلَّهِ حَتَّى تَمُوتَ **عَلَى الْيَقِينِ شَهْلًا وَمُنْجِبًا**

مَا تَعْتَدُ لِلْإِنْسَانِ يَوْمَئِذٍ إِلَّا الْيَقِينُ **وَأَذِّنْ لِلْحَجِّ لِلَّهِ حَتَّى تَمُوتَ**
الْمَوَدَات **وَأَذِّنْ لِلْحَجِّ لِلَّهِ حَتَّى تَمُوتَ** **عَلَى الْيَقِينِ شَهْلًا وَمُنْجِبًا**
 صاحب ایر و بلع بحب و حمایت انهل المظهر املا سال شده که از
 صافی این ماده رخ صورت و برداشتن آه از جلاج در تنبیه را اقبال
 گویند و فرموده که در آن کودک را کاه و ولادت استمال و آواز بار از
 بملک الشری و المیشی و احد تبار مود و طافت است و یای و مقصود
 تود و یک و مراد اینجا اول است و مقصود و در نظر عمومی دارد و
 از علم و کرم معنی متعارف را در رفته شرح قابل من الشکر و الزنج
 الی الله فی الأساس و من الجازر تحت الرجح الفصن قنایه عذبه و حبت
 شاع اربود و میاید که از جانب مزق و نه و الاطراب بطرب
 آوردن عیسای صحت است و عیش که شتر سینه را گویند که یا خفتش
 بیشتر است آینه باشد و قیل میاید که من الابل الحذیر و الحذیر و ازل
 شتر بینه از اول خداوند خوش آواز را حسن النعمه گویند و کرم در
 فقه نیز خلق است در حلقه صلوة از حق سبحانه و تعالی مقصود
 بر حمت نیست با غایت صلی الله علیه و سلم امری ستمت بر دوام شیا
 انصرام و انشال مد فیض کونا که میگوید که فیض میرسد فی الحقیقه
 از آنکه آن جانی که آن رفته و از ملائکه که تفسیر لغته آن کرده اند
 با محضرت طلب خفا و قنایه حشمت او در طریقه صبر شری و اوضاع دینی
 از برای اظهار کمال بر کمال در ظاهر و خفا و استمرار نظام حسن متقن

ساح عالمیان و مصدوقه کرمه و مستغنون لمن فی الارض و رحمن
 آن مبدوح و از موشان و عایت متزون با جایت که حیثیت آن
 دعا طلب ظهور و عکس است و انتشار ذکر جیش چنانکه حیثیت
 اظهار کمال محمود و مطلوب مذکور از صلوته بجز لفظ یان حاصل
الکلیب الطف ربه العنول در بیت سابق موقوف علیه گشته
 و متزون بایدن شمس الاجابة که کوز و اگر چه بیگانه باشد از برج چون
 با شناسم پیر و از شد در آشیان او فرو ذاید و لام از برای افتاء
 اذن نج و مک صحت صلوته چون دایمه بروایت خود روایت
 نصیب حال از فاعل متعلق شک و علی البی متعلق بمنزل که با جاست متعلق
 بایدن و در ذکر البی نوع طبیعی است بجز ایا الله و ملائکه مصلون علی
 البی و در این بکرید و مکان رسول ان یاتی بآیته الالبان الله بالکرم
 ایشار اذن شریست بانگ بج صلوته بالذات و ایمان فیض است
 برین و موقوف و سوری چنانکه باوان نزول هم امری طبیعی است
 در ذکر منزل یا سیم ایای مت بجم مرتبه استادی یا طنوری که در حق
 از معانی اصلی است چنانکه گفته شده و در بیت تالی موقوفات شک
 بتعرف عیدی موقوف واقع شده اند مذکور است در شرط تالی و او
 در زیره اجیره ماصدوری ثابت زمانت اینجا بتقدیر است نوع
 روح الهی طاف صفون سابقا قاده و در تحت را تقدیم منقول بر فاعل
 موصیت بر عت قول اثر اذ و چون تقدیم منقول لطیف بر فاعل

و غیر

و توضیح آنکه چون در دعا سوال بر سبیل تضرع و اتمال سوال
 صفات بصوته معتر شده و وصولش با سیم و اتمال که از قبیل
 حرکت است در شرطه که رعایت مناسبتش با دعا و اب سخن در
 شناختن حرکت حرکتی بخریج که از زمین ماده اش نایل از حرکت
 مودعی گشته سند بریج مکمل در سرعت حرکت و انجا مخصوص
 که همیشه مطلع اعتدال تواند بود و ترک بعد از آن اراده
 رفته که حرکتی با دساقابی قطع از ان ماده استاده در عمرش
 مقصور نیست برای ایما بر تبه شعور و انتشار بر شرط تایی
 عطف رفته بر مدخول با و از واقف موشمند پوشیده مانده
 لطفت نکات مبدوح در ان از اداء حرکتی با طراب و تقدیم
 منقول بجزیمیس که اشد حیوانات غم است در اثر از آواز
 کلایم و با و در قوت و مکنت سر کشی و کردن فرازی اطوع از نیمه
 چون دست تصرف بسوی و یازی و تعبیر از حرکت بجادی تحول
 بصورت کلاسیه و انجا مضاف لفظ عیس و تعبیرش ایما بشدت
 اختصاص بیان فاعل و قابل او پسند از نغمه و به الکلام قد کل و تم
 و ان هم از حسن منقطع است ان قصید حمیده و اوجه تمییز رفته
 بر انگ ایلی جدا بر ظهور که متعلق حب ایلی اولی قی و تمییز
 اشاری است و آنچه نیست یا این مرتبه بیولی واقع شده تاسیر
 و عدم آن با قصی الغایه رسیده نغمه است و امد اعلم **حاصل النجی**



آنکه ستوری که امت و نای ای برود و کار من ابرای حست بی پایان
حاصل و فایز از حضرت توبه دوام این اشاع و انصراف نای بر بی زار اند
و پیوسته دیز اندم ذوارف عوارف منوی را و سم طرایف لطایف صورت
و برآل و اصحاب او پس برپا روان ایشان موصوفان برپه کاری
و پیکر ذکر داری و بر دبادی و مکرم کز ناری و نام که جینا ذخیرای شاخ
بان را با و جبار و قنط آورده و راند شتران سجد مور را رانده آن شتران
بخواند خدا حسن آواز و لطافت آوازی شتران فالیات آسوده در براری
عجب و پیدا افتاد از ناطق استماع کافول کن بحدیخ آفرینش و شتران
شهادت درآند و سر فرس قطار ظهور و اظهار و جیش اسب کرم روان و صفور
و اشعار حضرت بزرگوار مدح و حجت علیه علی الاطلاق و عزیز البرق
الایثار شرایط الصلوات و کرام الیمینات تکلمه کوه الذکر و ن و کلک بی عینه
النافلون و جواضی و اشرف موانع صلوة که از ایضات آنجا و سال در آن
روانده نارسند و حله در حکم آن و در کتب متول علیه حدیث مثل صحاح است
و انحراف فی سکه کیمت آن بیارادت متنوع و و دیافنه و سراج آن بی کران یا
ذریه نیست و در بعضی از و اج و اعل بیت نیز وارد شده بحدیث ثابلی و
پرواضی که خادم نیست آن استعفا دیا فوفا بر خسته
بترقیق افتد از ذلک قتل اهد

بنوینق اقد ا و ذک قتل ا ه

یونہی من لیا فی

ثاني عشر من فروع الدين الثاني سنة احدى وتسعين وثمانمائة
على يد الجليلي كمال الدين

مدرسه
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله